تحریم حقوق بشری زن
در افغانستان

در آن آوانی که پنجه های خونین اختناق گلوگاه زمان را میفشرد و درد ناشی از تحمل سکوت رقت انگیز آن، قلب و روح مردم را چنگ میزد، می‌آزرد و می‌افسرد. در آن ایام بودکه بدبختی واقعی زن در افغانستان آغاز یافت و اوج گرفت. و زن در قالب عروسکهای بی اراده به بازی گرفته شد. زن وسیله‌ء نمایش آرمانهای دموکراتیک قرار گرفت. او را بالباس پروقار ملی که بازیبایی خاص خود بیانگر فرهنگ عالی و ستر واقعی زن است، در محضر عام، روی سرکهای پرجمعیت، در روزهای خاص به رقص و پایکوبی کشیدند، دفاتر و سازمانهای نام نهاد شان نیز زن را وسیله شادمانی، خوش گذرانی، آوازخوانی و رقاصی نمودند. در پهلوی فلمها و نمایشنامه های منحرف کننده‌ء بیگانه، با ستایش و انعامات فراوان رقص های نامطلوب و مشمئز کننده‌ء آن عده زنانی را که اصلاً و نهاداً رسوا و بی‌بندو بار بودند نیمه عریان بر صفحه‌ء تلویزیون به نمایش آوردند، تا مایه‌ء تشویق دگران شده، اساس بی‌تفاوتیها و لجام

گسیخته گیها گذاشته شود و عدم پابندی بـه حرمـت و مقـام زن به کلی رایج گردیده جـزء عنعنـه گردد.
زن که موهبـت عظیـم وقـار و شـرف اسـت، زن را کـه خداوند ذوالجلال در قرآن حکیـم حیثیـت و مقـامش را تثبیـت و بیش از دوصد آیـه را در مـوردش نـازل نمـوده، بلـی زن را که رفیق راه زنده گی مرد خود اسـت، زن را کـه مـادر اسـت و حامی کانون خـانواده، و مـردان تـاریخ سـاز را در دامـان پاك و منزهء خـود پرورپـده اسـت. آری...آری زن را متـاعی ساختند بی‌ارزش و مقامش را منحط و پسـت. ایـن جاسـت کـه بدبختی زن ظهور میکنـد، زن میمـیرد و نـابود میشـود. و آن صلابت و متانت را کـه مقـدس تریـن و محکـم تریـن مـلاك حیثیت و غـرورش اسـت از دسـت میدهـد، و در جـهت دگر زن در عمق اندوه و دلـهره، در عمـق ظلـم و اسـتبداد شـعله های سرکش و عصیـانگر درد ،سـوگ را فریـاد میکنـد و در تنهایی لحظاتی را که معجونـی از تلـخ تریـن و درد نـاکترین بنیاد هاسـت میبلعـد. زن بـا درد و مـاتم درهـم میپیچـد. او نظـاره میکنـد کـه بـرادرش را، پـدرش را و شـوهرش را زندانی میکنند، میکشـند و سـربه نیسـت مینمـایند. بیگانـه گان بیدین، اموال و هست وبـودش را تـاراج میکننـد، خواهـران و دخـترانش را بـه دسـت اجنبیـان سـرخیه میسـپارند. درایـن جاست که زن میمیرد و نابود میشـود.
در چنیـن ایـام مصیبتبـار و پرمشـقت زن، آوارهء دیـار غربـت و بدبختیـهای دگر میشـود. در کویـر سـوزان بیگانـه زیرخیمه های تب آلـود و درد آفریـن بـاکولـه بـاری عظیـم حادثه و اندوه دربن بستهای پر از فقـر و حرمـان دیوانـه شـده در مسیر تاریك زمـان گم میشـود. سـختیهای غربـت قاتلانـه آرزوها و آرمانـهای زن را، جوانـی و شـادابی و طـراوت زن را میکشد. او با دوزخ گرمای شـدید تابسـتان و امـراض گونـه گون آن، باسردی زمستان، باخیمـه هـای نمگیـن آن بـا انـدوه تلخ مرگ جگرگوشه هایش و دگر عزیزانـش در منتـهای ذلـت و خواری مقاومت میکند. ولی بازهم بـا تلاشـهای متهورانـه و حوصله افزا بـا شـکیبایی و بردبـاری در مقـابل نـاشـامانیها و معضلات قد علم نموده متین مایسـتد، بـا شکسـتها و تحقیرهـا

باظلم و استبداد مبارزه میکند، زحمت میکشد و تن جفادیده و ستم کشیده اش را زیر بار سختیها و مشکلات استوارانه چون ستون محکم اتکا میسازد و اطفال خود را که نهالانی بیش نیستند، به درختان تنومند مبدل مینماید این جاست که زن نفس میکشد و اعادهء حیثیت میکند و به اثبات میرساند که زن با وجود ساختمان فزیکی زنانه اش در مقابل طوفانهای مدهش و سیلابهای ناشی از فشار روزگار با مقاومت تمام ایستاده گی میتواند. مگر او چقدر باید زجر بکشد؟؟ آخر او زنست، او انسانست از جنس سنگ که نیست.

او میبیند که کشور اواز لوث بیگانه پاك شده و اینك قدرت به دست وارثان شهدای راه حق است که در مقابل یورش و تهاجم اجنبی پیکار نمودند و دشت و دره و سخره و ستیغ راوی شهامت و سلحشوری شان است. اینها حامی و تاجی ناموس ملت و میهن هستند. مثل این که بار گر ا ن از دوش زن فرو افتاده باشد، احساس آرامش میکند، او با بی‌ریایی‌اش طور سهل و ساده میپذیرد که تغیر رژیم کمونستی نقطهء پایا نیسبت که بر طومار غمنامه اش گذاشته شد. او درتخیلات رزین خود آرامش و امنیت سرزمین و مردم خود را میبیند او در کوچه و بازار و کوه و برزن امواجی از مردم شادمان میهنش را مینگرد که با سبدهای پر از گل و شگوفه های رنگین بدرقهء سواران فاتح و باوقار هلهله میدارند، برچشمان شان اشك شادی و بر لبان شان آیه های شکرانه جاریست. در چنین جشنوارهٔ نور و سرور، وسعت و یرانه ها قصرهای بلورین و قدافراشته شده اند که فانوس امید در آنها به چهل چراغهای مراد مبدل گردیده سیاهی و گمراهی واژهء هیچ و نبود را به خود گرفته. اندوه و دلهره، فاجعه و ماتم مردود و بی‌مفهوم شده او در کشورش بهشت را تماشا میکند. چه شیرین و لذت بخش است صلح و امنیت و آزادی. ولی با فیرهای تکان دهنده و منحوس به نام شادیانه طلسم افسونگر خیالات میشکند، و او به جای آن همه زیبایی شادی آفرین که سعادت را تمثیل میکرد، اینك آدمهای با قیافه های مجنون مانند را میبیند که

از چشمان شرارت بـــار و تفتيــش گر شـــان آز ميبـــاردو نيــاز حريصانه روی اشيا و آدمـــــها مينشـــيند. او بــــاتلخی در می‌يـــابد که باران هنوز نگذشته، بلکه طوفان و ســــيلاب مدهـــش در پـــی است. آری با دريغ و درد کــــه بلــور زيبـــای آرزوهـــای ملـــت مان شکست و به خاك سياه مدفون شــــد، آنچـــه در تخيـــل خـــود از مجاهدين سربه کف تصور ميکردندبه شـــکل وارونـــه ســـربلند کرد. گروه های چندين گانه مانند آفت بـــــه تمـــام نقـــاط و شـــهر های افغانستان نازل شدند و حريصانه اخــذ موقـــع کردنـــد، آنـــها با سلاحهای ثقيل به شکل ملوك الطوايفـــی هرکجـــا را بـــه خـــود اختصاص دادند. در ابتدا هريـــك از ايـــن گروه هـــا ميخواســـتند، با توصل به سلاح جنـــگی قـــدرت را بـــه دســـت آرنـــد، و بـــه تنهايی به سرتاسر افغانستان حکومت کنند که ايـــن پـلان عملـــی نشد و يکه تازی نقش برآب شـــد. در عـــوض جنگهـــای مدهشـــی صورت گرفت که باعث ويرانــــی و تبـــاهی مملکـــت گرديـــد. و گروه هـــای چپـــاول گر کـــه دهشـــت و مظـــالم را از اجنبيــــان متجاوز و همدســـــتان داخلـــی آن، آموختـــه بودنـــد و در تنظيـــم های چندگانه شامل شده بودنـــد يکبـــاره و نـــاگهـــانی بـــر مـــردم مظلوم خود هجوم آوردند و از هيچ نوع ســـتم و تعـــدی در حـــق مردم دريغ نورزيدند، فضـــای ميهن از دود و بـــاروت و شـــعله های سرکش آتـــش از صفـــير مرميـــهای مـــرگزا انباشـــته شـــد. پيکرهای غرقه به خون جـــاده هـــا را رنـــگ کـــرد. و در يـــك لمحـــه هـــزاران شـــهيد گلـــگون تـــن بی‌کفـــن زيـــر آوار هـــای تعميرات فرو غلتيده مدفون شـــدند. هـــزاران نوجـــوان و کســـبه کاران و فروشنده هـــای دوره گرد، تـــن شـــان از هـــم پاشـــيده و از هستی تهی گرديدند. آه که مـــردم محشـــر را بـــه چشـــم ســـر تماشا کردنـــد.

عقده ها، تضـــاد هـــا، تبعيضـــها، انتقامـــها، قـــدرت طلبيـــها، کرسی‌پرســـتی‌ها، ويرانگريـــها و هـــزاران موضـــوع و مـــدرك دگر در بين گروه های تنظيمی که زير نـــام اســـلام بـــه قـــدرت رسيدند اوج گرفت. اين گروه ها هر کـــدام وابسـتـه بـــه قـــدرت خارجی بودند و از آن منبـــع تمويـــل و مسـلح ميشـــدند، شـــکل حکمروايی خاصهء خودشان بر ايشـــان غـــرور و تکـــبر آفريـــد. تمامی اين تنظيمها در مرکز و ولايـــات درتقســـيمات، يعنـــی کـــه

هر تنظیم در تمام ولایات افغانستان برای خود سهم داشت، زیرا در زمان جنگ باروسها در آن مناطق جنگیده بودند. این ها در حقیقت افغانها را پارچه پارچه ساختند و همین طور اتحاد مردم افغان راسست و ضعیف نمودند. و روی موضوعات بسیار کوچك و مهمل به روی هم آتش می‌کشودند، آنهم با سلاح ثقیله. آبادی‌هایی که از تجاوز و ویرانگری روس جان به سلامت برده بودند در این دوره همه ویران شدند. شهرها و روستاها، تعمیرات و آبادی‌ها سوختند و به اسطوره تبدیل شدند و کابل با تعمیرهای سوخته و ویران شدهء مکروریان ها و دگر جاهای که بدنه های بلندبلند آن به عنوان نشانه و گزارشگر از هستی و شور و نشاط حیات ساکنان آن حکایه داشت، به شکل بی‌نهایت تأثر آور باقی مانده بود. و در شامگاهان که کسی را جرآت از خانه بیرون شدن نبود. تعمیرهای ویران شده تصویر زنده یی از شهر ارواح را با وحشت تمام ارائه میداد. که انسان را ترس و نگرانی احاطه میکرد. مردم بی پناه و بی سرنوشت دچار ناگزیری عجیبی شدند، وسیل آن به سوی آواره گی ره کشیدند.

تمامی وزارت خانه ها، ارگانهای دولتی، تصدیها و موسسات، کرسیهای حساس بین سران تنظیمها تقسیمات شده، اعضای هر تنظیم به وزارت مربوطه نصب و در آن تجمع نمودند، و بدین ترتیب آنهایی که سالها از آموزش تعلیم و تحصیل به دور مانده بودند جز زبان تفنگ و کشتن چیزی بلد نبودند به کارهای مهم دولتی تقرریافتند، و کار به غیر اهلش سپرده شد. معلوم است که چه بدبختی عظیمی بر افغانستان روی آورد. سیستم دولتی به رکود کلی مواجه و تحریر و انشاء رسمی صورت عامیانه را به خود اختیار نمود. زنها برای مدتی از کارها طرد شدند. مکاتب به خاطر جنگ تنظیمی بین هم و عدم سازش با روحیهٔ حکومت مسدود گردیدند. وضع ناتوان اقتصادمملکت روز تاروز بدترشده رفت و راه های اکمالاتی از طرف جنگ افروزان مسدود گردید. کمکهای ملل اصلاً قطع بود. قحطیو قیمتی قوس صعودی پیمودندو وضع اقتصادی مردم بی‌نهایت اسف

انگیز گردیده با فقر و حرمان آمیخت، جوش و خروش و تجسس در روال هستی افسرد، مردم شکستند و خمیدند، تلاش و تحرك بهتر زیستن مفهوم خود را باخت. بهار و تابستان را سپاه خزان فتح کرد و تنها سردی سوزنده زمستان بود که زیر چکمه های سنگین خود خشك بار قامتها را میشکست و نابود میکرد و مردم بیچاره و مظلوم برای زمستان نه مواد ارتزاقی داشتند و نه احتراقی. زیراکه مردم عایدی نداشتند تا به نیازهای زنده گی خود پاسخ گویند. معاشات مامورین چندین ماه به تعویق افتاده و آنها روی مجبوریت به کارهای خورد و کوچك دست میازیدند. اطفال معصوم یا به جمع آوری هیزم مصروف بودند و یا به شغل تگدی که هنوز هم جریان دارد.

در یکی از آن شبهای سرد و سیاه که سر ما جنون به پا کرده بود، پدر با وجود تلاش فراوان دست خالی به خانه برگشته بود، او از نگاه کردن به زن و اطفالش خجالت میکشید. اطفالش آنشب از خوردن نان خشك هم نا امید شدند، و سر به بالین گذاشتند. مادر و پدر، در سکوت شب تا سپیده هر کدام با خود راز و نیاز و اشك و آه داشتند. وقتی آفتاب، بی‌روح و غم آلود سر از دریچهٔ شب به در کرد و انجماد شهر را به نظاره گرفت، مادر و پدر متوجه خواب آرام و عمیق اطفالشان شدند. و مادر ناگهان دلش فرو ریخت و باشتاب لحاف را از روی دو طفل گرسنه اش کنار زد. آه ... که با چشمان نیمه باز و جسد بی‌رمق آنها مقابل شد. چه شوك عظیمی، مادر دیوانه شد و پدر در خود فرو رفت و چون مجسمه خشکش زد. آری اینها همه بدبختیهای جنگ تحمیل شده است بر افغانها،که مردم ستم کشیده ما بدبختیهای فاجعه ساز آنرا بردوش کشیده اند. آنهایی که عایدی نداشتند، اگر هم داشتند قلیل و غیر مکفی بود که قیمت یك قرص نان خشك را هم پوره نمیکرد. آنها از گرسنه گی اطفال شان رنج میبردند و با تحمل نهایت اندوه آنها را در مساجد میگذاشتند تا اگر انسانی خیراندیش آنها را از مرگ حتمی نجات دهد. در چنین ایام زجرآور جنگهای وحشتناك هرروز و هر لحظه به وقوع میپیوست، به شدت و بی تأمل انسانها

در کام مرگ فرو میرفتند و اماکن مسکونه را آتش و ویرانی میبلعید. این جنگها شهر کابل را بی‌رحمانهٔ به خاکستر نشاند. شهر کابل که چهارده سال با وجود افتادن مرمیهای تباه کن، لرز و لرزان ایستاده بود ولی در این دورهء پر از وحشت فروغلتید و ویران شد. جاده ها، کوچه ها، خانه ها، مساجد و شفاخانه ها همه هدف مرمیهای جنگ افروزان قرار گرفت. زنان و دختران به شکل وحشیانه طرف تجاوز و چوروچپاول واقع شدند، شگفت آور است اعمالی را که تجاوز کافر مرتکب شده بود هموطن و زادهء افغان نیز مرتکب شد، روی این اعمال چه اسمی باید گذاشت؟ چه بسی دختران زیبا و تحصیل کرده به زور و اجبار به عقد قوماندانها شدند. این حالت در تمام کشور جریان داشت. در ولایات دختران بالاتر از سن هفت ساله به کلی حق قوماندانها بودند. پشت درب منزل پدر دختر فیرهای هوایی، به اصطلاح شادیانه را به راه میانداختند، تا مردم مطلع شوند که دختر عقد شد. بعداً آن دختر معصوم را کشان کشان میبردند و خانواده اش را به ماتم مینشاندند. هر قوماندان چندین زن داشت. وقتی آنها در میدان قمار مینشستند، خانه ها، اموال، زنان، دختران، پسران، حتی وسایل و حیوانات مردم را که در خانه های خود بیخبر نشسته بودند، طرف برد و باخت قرار میدادند، و جانب برنده از مالك خانه تقاضا مینمود هر چه زودتر خانه را تخلیه کند، زیرا که آنرا در قمار برده، داد و فریاد مالك خانه جایی را نمیگرفت و حتی با تفنگ تهدید میشد. مردم چه میتوانستند بکنند، هیچ مرجع قانونی وجود نداشت تا کس داد خود را میبرد. و این تخطی و نقض حقوق بشر بود که افغانها در داخل کشور خود متحمل شدند. به انواع مختلف اموال مردم را تاراج میکردند. بدون هراس هر زن و دختر را به زور اسلحه باخود میبردند. اینها فاقد شرف انسانی و اسلامی بودند.

پدری با اندوه بزرگ و جانکاه دختر ربوده اش را جستجو مینمود، به هر منطقه که آدرس میدادند، با قبول خطرات بندی شدن، کشته شدن که او را هر لحظه تهدید

میکرد، دیوانه وار به جستجو ادامه میداد. تا بالاخره اطلاع حاصل نمود که در غرب کابل نقبی به صورت زیرزمینی برزگ موجود است شاید که گم شدهء خودرا آن جا پیدا کند. پدر با تحمل هزار زحمت و مشقت توانست اجازهء دخول به آن جا را حاصل نماید، داخل نقب خیلی وحشتناك و هول انگیز بود که انسان را به لرزه میانداخت. در یکی از اتاقها بر چگسی خفاش بد هیکل که پادشاه و حکمران آن کاروانسرا بود، طنطنه میفروخت. خدمتگارانش در مقابل او سر شکران فرود آورده ، عرض پدر بدبخت را پیش نمودند. خفاش مست آن دخمهء موهوم، باصدای بدهیبتش نام و نشان دختر را پرسید و به خادمانش اشاره نمود:(به او بگویید که چای بیاورد.) چند دقیقه بعد که برای پدر قیامت گذشت دختر به کلی عریان در آستانهء در با پطنوس چای ظاهر شد. پدر از دیدن دخترش تکان خورد و چون مجسمهء سنگی نگاهش بیروح شد و فریاد در گلویش شکست. دختر در حالی که عقده اش را فرو میخورد گفت: پدر! من دگر نه به درد تو میخورم و نه به درد زنده گی... صدای دختر در قهقه خفاش بدطینت گم شد. و دختر برگشت به درون آن دخمهء تاریك آن کاروانسرای زنان برهنه. حالت پدر را قلم نمیتواند ترجمانی کند، تنها عاطفهء انسانی میتواند آنرا احساس کند.

در همان منطقه زندان هراس انگیز دگری نیز بود که انسانها را با بیرحمی با ضربت ساطور سر را از تن جدا میکردند و تشنج جسد که قلب انسان را پاره میکرد ، روح را به سختی مجروح میساخت، طرف قهقه های تمسخر ریز و شادمانی لحظه های آن جلادان بیعاطفه قرار گرفته و این نوع جنایات به نام رقص مرده شهرت داشت. و این ها هم تخطی و نقض حقوق بشر بود که در افغانستان به شکل بینهایت وحشیانه صورت گرفته، ولی هیچ یك از سازمان انسانی وجود نداشت تا جلو این جنایات را میگرفت و به نام یك مرجع عدالت گر میپرسید آخر این مردم چه گناهی را مرتکب شده اند که باید چنین کیفر عظیم را بپردازند.؟

آری سیاهکاران تاریخ جنایات و تجاوز به ناموس، چور و چپاول به هستی مردم را حق مسلم خود میدانستند و به آن مغرور بودند. آنها در حق طفل خورد تا پیر کهن سال از هیچ نوع پستی و ظلم دریغ ننمودند. خصوصاً حرمت زن در مذهب آنها اصلاً کلمهء بی مفهوم بود. همانطوری که آرزوی هزاران زن و دختر افغان در واژهء مرگ تاب خورد و مختوم شد، جنایات تراژیدی آفرین این سیاه کاران تاریخ تا ابد اسطوره های درد آفرین در سینهٔ تاریخ ثبت گردیده معلوم بود که این اوباشان و فاقد شرف انسانی، به خواهر و مادر خود هم حرمت عفت را قایل نبودند، ورنه هوس تماشای زایمان را نمینمودند، این جنایات مفتضح و مشمئز کننده که خلاف حرمت حقوق بشر است در تمامی حالات جنگ و آتش افروختن به شهر ها و روستاها لاینقطع جریان داشت، و جنگ هم در بین همین تنظیمهای چندگانه یی که حتی در بین خود انشعاب و پراگنده گی داشتند پیوسته صورت میگرفت و نتایج شوم جنگهای کرسی‌طلبی و خود پرستی‌های مردم بی‌دفاع افغان را در ناگزیری و رنج بی‌حد قرار داد. اینها انتقام عساکر سرخ روس و همدستان داخلی شان را از هم میهنان مظلوم خود کشیدند. در روز های که با انداخت راکتها قدرت خود را به رخ همدگر میکشیدند و محشر برپا نموده و هستی مردم را تباه میکردند و مجال فرار از آنها سلب میشد. مردم عزیزان غرقه به خون ، خود را بدون ادأی نماز جنازه در محوطهء حویلی‌های خویش به خاك می‌سپردند، عدهء از مردم که میتوانستند به گوشه های امن تری مهاجر شوند، باب تازه یی در روند زنده گی شان کشوده میشد. زیرزمینیها، تهکوهای شفاخانه ها و سایر جاهای دگر، مکاتب، مساجد، دکانها، گراجها همه از تراکم رفتبار مردم حکایه ها داشت، در مسجد که جای مقدس و خانهء خدا (ج) است جز ذکر خدا(ج) هیچ کار دگر مجاز نیست، در آنجا مردم پناه بردند. به طور خیلی ضیق خانواده ها کنار هم شب و روز را میگذشتاندند توأم بافقر و گرسنه گی. در چنین حالت ناگوار و دشوار، زنان باردار در مسجد در مجاورت خانواده های دگر وضع حمل مینمودند،

مردمانی که سالها با شرافت و حرمت زنده گی کرده بودند، اینك زنان و دختران جوان شان روی مجبوریت در کنار خانواده هایی که پسران و مردان جوان داشتند، زنده گی پرثقالت را ادامه میدادند. چه بدبختی بزرگی. موضوع پخت و پز و شستشو چقدر مشکل ایجاد کرده بود، و از همه مهمتر تهیهء آب بود، که پیدا کردن آن از نادرات شده بود. البته خانواده ها به نسبت وضع اقتصاد ناتوان خود حتی از تهیهء نان خشك هم عاجز بودند، و گاهی اتفاق می‌افتاد که انسانهای خیراندیش شامگاهان مقدار نان خشك را برای همین مهاجرین بی‌بضاعت میرساندند. شرایط سخت و ناگواری که برای مردم بی‌گناه افغانستان به ویژه شهرکابل تحمیل شده بود، بدترین رقم نقض حقوق بشر و بالخاصه حقوق زنان را میرساند.

در ایام آتش بس، وقتی مردم از خانه های خود دیدن میکردند آنهم باترس و هراس فراوان زیرا امنیت در تمامی نقاط حالت بسیار بد را داشت. وقتی به نزدیکی خانه میرسید قلب شان فشرده میشد، زیرا میدیدند که درب منزل در جایش نیست، داخل خانه تعجب شان را بیشتر میساخت چیزی نمیماندکه دیوانه شوند. زیرا سالها زحمت کشیدند راحت را برخود حرام کردند تا صاحب زنده گی مطابق میل خود شدند، ولی چه آسان و بی زحمت غارتگردیده ، یك عمر زنده گی هدر شده، مردم از اندوه و عقده در خود میپیچیدند و سودی نداشت مرجعی نبود که داد خود را میبردند، افغانستان به جنگل عظیم مبدل شده بود که، آن که قویتر بود، غالب تر بود و حاکم، این بدبختیها سبب شد که مردم راهی دیار آواره گی گردند. جادهء کابل – تورخم تصویر اعجاب زمان را در سینهء تاریخ کشورمان حك کرده است. عدهء کثیری از مردم پای پیاده سفر را پیش گرفتند، قافله آنقدر انبوه بود که تصور میشد تمامی مردم شهر دراین کوچ شامل اند. در اثر پرتاب راکتهای خراب کننده قسمتی از سرك شکسته و عبور موتر را از آن منطقه نا ممکن ساخته بود. فلهذا مردم باوجودی که بیماران، زخمیها، اطفال، پیران کهن سال خود را روی دوش یا بالای

گرایشهای عجولانه به سوی ایده های بیگانه و عدم مصوونیت

افغانستان باستان در گستره‌ء سالها و روزگارانی که قدامت چندین هزار ساله اش را ثابت میکند، همواره دچار تاخت و تازها، جنگها، تاراجها، قتل عام شدنها و هزاران دسایس و معضلات متحیر کننده‌ء غارتگران، و هدف تهاجم و یورش کشور گشایان اجنبی قرار گرفته و تقصیرش همان موقعیت مهم ستراتیژیکی اش بوده که شاهراه پراهمیتی برای اتصال شرق و غرب به شمار میرفت. سالهای زیادی افغانستان با نا ملایمات تاریخ دست و گریبان بوده، مردمش پیوسته رنج کشیده و قربانی داده اند. مدتی در زنجیر اسارت تاب خورده و در کوره‌ء آتشین دردهای زمان با ظلم و استبداد و نابرابریها چنان پنجه در داده اند که چون کوه استوار و متین قد بر افراشتند و زنجیرهای اسارت و غلامی را در هم گسستند، تا این که بعد از پیروزی افتخار آور در دو جنگ افغان و انگلیس، در اثر مبارزات و رزمنده گیهای پیگیرانه‌ء شان، آهسته آهسته شخصیت حقوقی افغانستان و ملتش را تبارز دادند(۱۹۱۹م).

طوریکه ملت سربلند افغانستان نسل در نسل فطرتاً با شهامت و ساعی بوده اند، با زحمات خسته گی ناپذیر و جد و

چهارپایی حمل میکردند، سامان، وسایل و امـــوال خانـــه را نـــیز با خود حمل میکردند و عبـــور از شکســـته گی ســـرك کـــه بـــه شکل گودالی نسبتا عمیقی به وجود آمـــده بـــود بی‌نـــهایت دشـــوار بود و تراژیدی. آخر این مردم بیچاره و بـــی‌گنـــاه چـــه جرمـــی را مرتکب شـــده بودنـــد کـــه بـــاید در چنیـــن بی‌سروســـامانی و تلاش برای نجات خـــود، ســـرگردان میبـــود.در تمـــامی حـــالات سخت و بحرانی زنـــان رنـــج بیشـــتر و مشـــکلات فراونـــتر را متحمل میشدند. و دراین سفر پرجنجـــال نـــیز در کنـــار کوهپایـــه‌ها زنی‌که داستانی جالبی دارد وضع حمـــل نمـــوده و بعـــد از یـــك روز اطراق دوباره به راه پیمایی ادامـــــه دادنـــد، مـــرد خـــانواده نوزاد زیبای خود را به شکل کـــوچیـــها در عقـــب دوش و گردن خود آویخت و بسته نمـــود. و مقـــداری ضروریـــات دگر را نـــیز برداشت. از گودال به مشکل و بـــه دفعـــات اعضـــای خـــانوادهء خود و وســـایل را عبـــور داده، بـــایك دنیـــا مشـــكلات بـــالاخره موتری پیـــدا شـــد و مـــرد توانســـت زن بیمـــار و دگران را در موتر جابه جا نمـــاید و نفســـی بـــه راحـــت بکشـــد. او خواســـت نوزاد را به مادرش بسپارد، ولی باکمال تحـــیر دیـــد کـــه طفـــل از بین دستمال بسته شده افتاده است. در آن لحظـــه حـــالت آنـــها را چه کســـی میتوانســـت درك كنـــد؟؟ از ایـــن چنیـــن اتفاقـــات دلخراش بسیار به وقوع پیوسته کـــه فقـــط انســـانهای بـــا عطفـــه میتوانند احساس کننـــــد و بـــس. ایـــن خـــاطرات بـــه صـــورت اسطوره های همیشه زنده در سینهء ســـخره وســـتیغ بـــه یـــادگار سپرده شده، نسل های بعـــدی بـــه صـــبر و شـــکیبایی افغانـــهای امروزی تحسین خواهند گفت. به یقین لعن و نفریـــن شـــان نثـــار. آنها میشود که اساس گذار این مصـــایب انـــد. و مـــردم را فـــدای منفعت طلبی خود نمودند. یك عدهء خـــود فروختـــه آســـان پـــای بیگانه را در خاك خود باز کـــرد ؛ تمامی‌منـــافع افغانـــها را کـــه در خاك افغانستان موجود بود به دســـت بیگانـــه ســـپرد. و ایـــن دگرها را که مردم بـــاقیمت جـــان خـــود از ایشـــان جـــانب داری کردند، بند و زندان را تحمـــل کردنـــد، مـــرگ و ســـربه نیســـت شدن را قبول کردند. این هـــا چـــه کردنـــد؟؟؟ مصـــایب بدتـــر و ظلم بی‌سرحد تری به مردم خـــود روا داشـــتند. اینـــها کـــه زیـــر نام اسلام اعمال ضـــد اســـلامی و انســـانی را بـــه ملـــت خـــود

تطبیق کردند جرم اینــــها بــزرگتــر و نابخشــودنی تــر اســت. واینــــها را میتــوان بـــه ســه گروه دســته بنـدی نمـــود. گروه مجاهدین واقعی بادرك و با دانـــش کـــه صادقانـــه جـــهاد کردنـــد پیروزی هایی به دست آوردند و اکثراً جـــام شـــهادت نوشـیدند و اگر چند نفری از آنها باقی ماندند آنهم با دیـــدن حـــالت انحـــراف در جهاد، انــزوا گزیدنــد و همکـــاری خــودرا بـــه کلـــی قطـــع نمودنــد. گروه دوم متعصبیــن تنــگ نظـــر و کوتـــه رأی و مغرور و خودکامـــه انـد، و گروه ســوم اشـــخاص بیدانـــش و هرزه، رهزن و جانی. که این دو گروه اخیر اندکـــی بـــا یکـدگر مختلط بودند، و دشواریهای عظیم، عـــدم نظـــم و دسپلین اداره‌ء قدرت و دگر امور مملکتـــی را بـــه وجـــود آوردنـــد و زمینـــه‌ء منفعت برداری، اجانب و همســـایه هـــای مـــرزی افغانســـتان را به سهولت مساعد ساختند کـــه هـــرگز قـــابل بخشـــایش نیســـتند. اگر اینها به عوض به جان افتادن هـــم بـــرای تصـــاحب قـــدرت، از همان آغاز جهاد بـــا وحـدت تمـام بـــه تشکیل پولیـــس، و اردوی منظم، آگاه و باغیرت، به ســـاختن قـــانون اساســـی بـــرای کشور و مردم خود میپرداختنـــد و حقـــانیت جـــهاد خـــود را بـــه اثبات میرساندند، به یقیـــن کـــه ایـــن همـــه بدبختیـــها صـــورت نمیگرفت و از تاراج تمـــامی وســـایل، ماشـــین آلات زراعتـــی، فابریکـــاتی، تعمـــیراتی، ترانســـپورتی، مخـــابراتی، موبـــل و فرنیچـــر و فـــرش دوایـــر دولتـــی و تمـــام ملکیـــت لشـــکری و کشوری جلو گیری به عمل میآمد. و مملکـــت بـــه دســـت تبـــاهی و فقر سپرده نمیشد. مگر آنچه نبـــاید میشـــد، شـــد. و اکنـــون از آن همه لجام گسیخته گیهای آنها چه به یادگار گذاشـــته شـــد؟ آیـــا جز سیاه رویی و ندامت بهره یی دارنـــد؟ بـــه یقیـــن کـــه هـــرگز نه.

آنها در خانه‌ء کعبـــه یگانـــه وحـــدت گاه مسلمین ســـوگنـــد وحدت یاد کردند ولی چه زود شکستند و بـــا خـــدای خـــود غبـــن کردند و سزای غبن شان شرمنده گی بـــه بـــار آورد کـــه هنـــوز اندك اســـت.

رنج زن افغان در آواره گی و غربت

زنان افغان به همان اندازه که در داخل کشور ضربات اعمال شنیع و فضیح جبران ناپذیر را متحمل شدند، در سرزمین آواره گی نیز با ناملایمات و دشواریهای جنگ و هتک حرمت مواجه گردیدند. که همه ره آورد سیاست های منحوس و مغرضانه و پلان شدهء اجانب بوده که هر یك آن
را در جایش به شمارش میگیریم.

و اما مردم ما به ویژه زنان افغان در سرزمین غربت، در انزاوای عجیبی قرار گرفتند، زیرا جنگهای تحمیلی مهلت فراگیریهای بیشتر را در ساحهء تسهیلات کار و وظیفه از آنها سلب نموده، آنها را محروم از آموختن میتودهای عصری و غنیکمپیوتری و آموزش لسان انگلیسی نمود. عدهء کمی از افغانها به سیستم کمپیوتر دسترسی و به لسان انگلیسی که عزت بین المللی دارد آشنایی داشتند، و اما به طور عموم زنان افغان سبق خوانده و با دانش بودند، مگر زمینهء کار برایشان میسر نبود و اکثراً میسرنشد. زیرا شناخت و روابط که نقش مهم و موثر در زمینهء کاریابی داشت برای همه زنان مهیا نبود. فلهذا زنان مانند جسم عاطلی بار دوش گردیدند و همین طور بسیاری از مردان بیکار مانده و خانه گزین شدند و به شرایط ضیق زیست آواره گی، روی اجبار، خانواده ها یا با خواهر یا برادر، یا پدر و یا با دوستان و

اقارب دگر به خاطر کاهش گرانی کرایهء ماهوارمنزل، زیست مشترك را در محوطهء یك حویلی و یا اپارتمان اختیار نمودند، که در این زیست های مشترك روی موضوعات کوچك، ضمیمیتـنها و صلهء رحمیها بین افغانها در حالت شکستن نز آمده، باعث کدورت شده ، حتی به عناد و دشمنیها انجامیده و همین طور آن عاطفهء بشری و علاقمندی اقارب و دوستان به سردی گراییده جسودی و لج بازیهای قویتر ظهور کرده و روند زنده گی با همسایه های غیر اقارب نیز بدین منوال گشته آن محبت بی ریای هموطنی که بین ملت افغان موجود بود در اثر سیاست های خصمانه آلوده شده که اساس آن روی اقتصاد ناتوان به وجود آمده مگر باز هم زنان فهمیده و آگاه دست به کارهای شرافتمندانه زده حیثیت خبانوادهء خود را محفوظ داشته اند. زنانی که سواد کافی نداشتند و یا کارهای دگر که بتوانند عاید حلالی به دست آرند بلد نبودند. روی مجبوریت، برای رهایی از چنگال گرسنه گی و بدبختیهای دگران ، اطفال خودرا به کارهای کوچك و پر زحمت گماشتند و آن مدت زمانی راکه باید آنها مصروف آموختن و فراگرفتن میبودند، از آنها گرفته شد و مسوولیت اعاشه به دوش شان افتاد. مادر بزرگترین زجر را تحمل میکند زیرا او آیندهء اولادش را تاریك و بی امید میبیند. و اطفال معصوم، با چشمان لبریز حسرت از امیدهایی که برآورده نمیشود با نگاه های محزون که در هالهء از نیاز تاب میخورد قلب انسان را مجروح میکند. با چند دانه جواری جوشانده و یا بریان کرده دنبال این و آن میدوند که اگر متاع شان را کس خریدار شود و یا با گیلاس آب ، جانش را به خطر میاندازد باری تن رنجیدهٔ پسر بچه یی که آب به راکبین موتر میبرد، زیر تیر موتر به خون آغشته شد و سرك زا لاله گون ساخت آیا قلب کدامین مادر بود که به داغ فرزند دلبندش به آن واسوختی به آتش کشیده شد؟؟ واه که ملت افغان چه جفاها کشیدند و چه مرگها را گریستند. لحظه لحظهء عمر زن افغان لبریز اندوه گردیده است و او سرسختانه با یاس و شکست مقابله و ایستاده گی نموده است. در یکی از شبهای سرد و خفقان آور و غمگین که باران به شدت میبارید و خیمه های آواره گان حالت رقتباری داشت زنی در روشنایی ضعیف اریکین بربالین پسر بیمارش نشسته و غمین بود. پسرك دهٔ سالهء او دوشب بود که در آتش تب شدید میسوخت و

مادر در تنهایی نگرانی و دلهره بر پیشانی او بوسه میزد گویی میخواست با بوسه هایش تب طفلش را بردارد. گونه های او را نوازش میداد و زیر لب چیزهای میخواند. هر لحظه حالت مادر دگرگون میشد و اندوهش فزون. باخدای خود راز و نیاز مینمود، گلویش را بغض سختی میفشرد، اشکهایش یکباره مانند باران باریدن گرفت آخر این درد و رنج و این محنت و عذاب تاکی؟ و تا چه وقت؟ به امید سپیدهء سعادت به امید طلوع نور از مشرق آرزوها دیده های انتظار ما افسرد، فاقه کشیدیم، بیماریهای عذاب دهنده را تحمل نمودیم. عزیزان و کسان خود را از دست دادیم در حالی‌که دستانش را به هم میمالید چشمان گریانش به بستهٔ خریطه های پلاستیکی نشست قلب مادر فشرده شد، به پسرش نگاه کرد و بار دگر خریطه ها نگاهش را قاپیدند. زن یکباره از فرط مایوسی، اتکا به خدا کرد و سر به سجده گذاشت. طالب صحت طفلش گزدیده آنقدر گریست که از هوش رفت.

در خیمهء دگر ناله و فریادو ماتم بر پا بود، ماتم پسری که بولانی میفروخت و پیکر معصوم و منجمد او را که غرقه به خون بود از شفاخانه آورده بودند. در حالی که هر دو گرده، ششها، قلب و جگرش را اشخاص بی‌احساس شفاخانه ربوده بودند، جسدش را تسلیم مادرش کردند. چه مصیبت عظیمی! این است، سرنوشت زن آوارهء افغان. اینها داد خود را به کجا برند و عدالت چه کسی را حکم گیرند. از این گونه واقعات دلخراش و تجاوزهای وحشیانه، زیر خیمه ها فراوان به وقوع پیوسته. خیلی از خانواده ها آبروی شان به خاك سیاه یکسان شده. دختران آنها به اجبار ربوده شده، گاهی هم جسدهای بیجان آنها در عقب درب منزل و جاهای دگر پیدا شده، خاطرات چنین واقعات المناك تا ابد قلب ها را جریحه دارساخته. اینها تحفه های جنگ تحمیلی است که بر مردم ما روا داشته شد. قدرتمندان و مسوؤلین این فاجعه ها برای لحظه یی هم درد این مردم بیگناه را احساس نکردند و داد شانرا نشنیدند. و اما مردم داد خود را از داد رس حقیقی، از خدای قهار میطلبند، آنروز روز دادرسی میباشد و آنروز دور نیست. گرچه تحمل یك لحظهٔ اندوه برای انسان بی نهایت طاقت فرسا است، افغانی که تحملش به سر آمده بود و از ظلم پولیس شهر حتی مجال زنده گی را از دست داد در محضر عام جلو چشمان عدهء غفیر مردم

خودش را به سیم برق آویخت و در دم جان سپرد. و خانوده اش تا ابد داغ فقدان او را با خود دارند . کسانی هم که روی احساسات بشردوستی و هم وطنی صدا بلند کردند هیچ گونه نتیجه یی نداد و مشکلات فراوانتری به وجود آمد. پاکستان تا ابد شکرانهء این احسان را ادا کرده نمیتواند که افغانها جانهای شیرین شان را سپرتیر بلای روس ساختند و پاکستان از تجاوز روس نجات یافت. و اکنون ظلم و تعدی و بی‌مبالاتی در حق افغانها اوج گرفته ، که نکات عمدهء آنرا قرار اشارهء قبلی میشماریم.

افغانها مهاجر و آواره شدند به خاطر این که روزی سرزمین شان آرام شود و آن سعادت قبلی بار دگر حکمفرما گردد که اینها بتوانند به دیار شان باز گردند. ولی سیاستمداران ، اتحاد زدایی با تفرقه انگیزیهای خصمانه ء خود حالات دگر را بر مردم ما تحمیل نمودند. زیرا آنها میدانستندکه مردم افغان اصلاً جنگجو و سلحشور و باغیرت استند و از وجب وجب خاك خود حراست مینمایند. با آگاهی به چنین اصل آنها پلانهایی را بر خاك و مردم افغان در دست طرح گرفتند که قدم به قدم تطبیق و به پیش رفتند، آسایش و آرامی یك سرزمین بی‌غرض و بیدفاع، و مردم اصیل و با فرهنگ آن به تباهی سپره شد . افغانستان کشوری باغنای داشته های طبیعی ذخایر دست نخورده ، اکتشافات آبدات تاریخی که اثبات کنندهء فرهنگ پنجهزار ساله است، با موقعیت مهم عبورگاهی جهان غرب،همیشه طرف توجه و دست برد قدرتهای حریض بوده است. فلهذا با پیاده کردن سیاستهای کاذب خود، مردم ساده و صادق این سرزمین را فریبیده اند، باری باگول زدن مردم، مفکورهء کمونستی را بین شان پخش نموده ،مردم را در زاویه های ضیق و فشردهء شرایط زنده گی قرار دادند. تا به خاطر زنده ماندن و رفع تهدیدات مرگ آفرین ما از نبرد با دشمن، و قیامهای دشمن کش و قدرت شکن دست بردارند و با خصلت افغانی فاصله گیرند.

زمانی زیر نام دفاع از اسلام، جهاد پاك و مقدس مردم وطنپرست مارا آلوده و تجارتی ساخته آنرا به بیراهه کشیدند. و طوری برای مردم به اثبات رسانیدند که، آنهایی که حتی در خانهء کعبه سوگند یاد کنند، مدار اعتبار نیستند، زیرا به سوگند خود وفا ننموده قابلیت اعتماد را ندارند و در

حق مردم مظلوم خـــود از هیـــچ گونـــه بیداد و اســـتبداد دریـــغ نمی‌ورزند ؛در حالی‌که خود شـــان بـــه حیثیـــت طـــراح در ایـــن جرم شریك اند و این جاست که مـــردم افغـــان احســـاس محبـــت خالصانه به هم میهن و سرزمین خود را از دســـت میدهـــد و بـــا هم فاصله میگیرند و ایـــن قدمـــهای مؤفقیـــت بیگانـــه اســـت در مسیر آرزوی شان ... یعنی محبـــت زدایـــی.

و یك زمانی هم چهره هـــای دگری را، آدمـــهای جابربیگانـــه را زیر نقاب اسلام به جان مردم افغان انداخته انـــد. کـــه بیشـــتر از هر زمان دگر مـــردم دچـــار، فقـــر و بدبختـــی شـــده ســـایهء مرگ هر لحظه زنده گی شان را تـــهدید میکنـــد، فضـــای میـــهن از اختناق غلیظی درد میکشد و مـــردم بـــابدترین شـــیوهء نقـــض حقوق بشر مواجـــه انـــد، زنـــان و دخـــتران اســـیران در بـــند زولان کشـــیدهء حصارخانـــه شـــده انـــد. و اگر روی مجبوریـــت از خانه خارج شوند، شـــلاق و دره ســـراپـــای شـــان را رنگیـــن میکند. و در محضر عام از هوش مـــیروند، تعلیـــم و تحصیـــل ، حرمت ادب و فرهنـــگ اصـــلاً جـــرم شـــناخته میشـــود و چـــه بیچاره و بدبختت خواهند بود نسلهای آینده مـــان. فقـــر و فاقـــه ؛ خاموشـــی اجبـــاری از مـــرز جنـــون گذشـــته، آیـــا در اســـلام محمدی چنین ظلـــم و نـــا برابـــری وجـــود داشـــت؟؟ حضـــرت محمد(ص) بـــا زن مشـــوره میکردنـــد، زنـــان را بـــه حضـــور میپذیرفتند و بابحثهای دینی و معلومـــاتی ذهـــن آنـــها را روشـــن میساختند در موقع تبلیـــغ در روزهـــای خـــاص جمیعـــت زنـــان ازگفتارگهربارسیدعالم بهرمند میگردیدند، زنـــان در جـــهاد ســـهم میگرفتند و خود شان را سپر میساختند تـــا مبـــادا بـــه حضـــرت رسول خدا(ص) صدمه یی رسد. زنـــان مبـــارز و قافلـــه ســـالار اسلام زینب بنـــت علـــی(رض)، ســـمیه مـــادر قیـــس(رض) بـــا شمشیر بیانات شیوا و راستین شان لرزه بـــر شـــکوه میـــان تـــهی قدرتمندانی افگندند که اسلام را بـــه نمـــایش گذاشـــتند تـــا زیـــر نامش، ظلم و جفا و استبداد غیر اســـلامی خـــود را بـــه معـــراج رسانند که اعمال آنها خلاف ســـنت حضـــرت محمـــد (ص)بـــود. حضرت محمـــد(ص)، آن روشـــنگر ضلالـــت و گمراهـــی، بـــه زن و مقام زن ا رج گذاشـــته اســـت و حضـــرت بی‌بی‌عایشـــه صدیقه(رض) راوی حدیث بودند و مشـــکلات مـــردم را شـــخصاً

حل مینمودند. پس زن در اسلام مقـــام و حیثیـت رفیـع و قـابل احترام دارد. حالت مختنق و رقتبـاری کـه فعـلاً در افغانسـتان حاکم است، تاریخ زنده گی ساز اسلام بـه خـاطر نـدارد و ایـن شرایط را محکوم میکند. زیـرا رونـد جـاری فعلـی افغانسـتان دورهٔ قبل از اسلام را تمثیل میکنـد. در آن زمـانی کـه دختر را زنده به گور میکردند، و زن را به گناه ایـن کـه دختـر بـه دنیـا آورده بـود تحقـیر و از تمـامی حقـوق بشـری یـك زن محروم میساختند و دادن میراث بـه دختـر و زن جـرم شـناخته میشد. و خیلی دگر از این خرافات. و ایـن اسـلام عزیـز اسـت که مشعل فروزان و انسانی را فـرا راه بشـر گذاشـته، اسـلام است که حق تعلیـم و تحصیـل و سیاسـت را بـه زنـان هدیـه کرد. و فرق بین آموختن زن و مرد را در نخسـتین آیـه (اقـرأ باسم ربك الذی خلـق) از میـان برداشـت و ایـن حکـم خـدای رحمان است. در آیهٔ دگر برای مـرد کـه ولـی و کـل اختیـار همسر خود میباشد حد تعین شـده (بـا زن مـدارا کنیـد و زن را نه چندان زنید که علامـه و نشـانه یـی در وجـودش بـه جـا ماند.)این آیه نیز حکم خدای رحمان اسـت پـس تمـرد و انکـار از آن کفر اسـت.

شرایط عصر حاضر را که نمیشود با پانزده قـرن پیـش بـه مقایسه گرفت، در آن زمان مسـلمانان عـرب و خـود حضـرت محمد(ص) بر شتر سـوار میشـدند و پـاپـوش شـان نعلـی و خوراك مکلف شان چند خرما و تکه نان جوین بیـش نبـود. آیـا امـروز آن مسـلمانی کـه از پـیروی سـنت محمـدی(ص) دم میزنند،برشتر سوار میشـوند ؟ ویـا سـوار موترهـای آخریـن مدل پجیرو میشوند؟ آیا در عصری کـه بـهترین زمینـه خـورد ونوش و تهیه البسه موجوداست کسی نعلـی بـه پـامیکند؟ وقتـی که این سنت ها رابر خود تطبیق نتوانسـتند دگرهمـه ...
وحرف زدنها، سخن مفت ومیان تهی بیـش نیسـت . ولـی ایـن جا منظور ما برسرظلم واختناق مردم افغـان اسـت کـه بناچـه ناگزیری شرایط بسیار مشـقتبار تحمـل میکننـد وجـز خموشـی وسکوت هیچ چاره یی‌ندارنـد.

حقایق کتمان واسـلام رابـه شـکل وارونـه برآنـها تحمیـل میکنندتامردم روی مجبوریت زیر نـام اسـلام درمقـابل بدتریـن

سخترین تهدید ها سربلندکرده نتوانند . این جاست که شجاعت مردم که یگانه قوه ایستاده گی انها درمقابل ظلم ظالم وغصب غاصب است کشته شده ،انزوا اختیار مینمایند ودربرابر یگانه وآخرین وحدت که اسلام است خشم برداشته ودرستیزه میشوند . این جاهدف وقدم دگری که اسلام زدایی است،به ثمر میرسد . بدین ترتیب تمامی خصلتهای نیکو وانگیزه های شجاعت آفرینی و غیرتمندی افغانها سرکوب وکشته شده از آنها جسم بی روحی باقی میماند که به حکم طراحان ، سیاستهای مزورانه اطاعت نمایند .

تاثیرات ناگوار وتحمیل کننده برفرهنگ

وانحطاط سیستم تعلیم وتربیه

فرهنگ هرجامعه معرف اصالت مردم اجتماعش بوده ، شیرازه وزیربنای قوی ومحکمیست برای نیل به سوی تمدن، ترقی واعتلای اذهان عامه وتشخیص هویت ملی آن ، توأم با شایسته گی وبرازنده گی ادب وهنراصیل آن جامعه .

حامیان وجانثاران فرهیختهء هرجامعه آگاه درهر زمان ومکانی ازمرزهای فرهنگ خود، غاصیانه وبیدریغانه پاسداری کرده اند به ویژه درایامی که تهاجم ویورش بیگانهء متجاوز به تمامی عرصه های زیست مردم ،لجام گسیخته اثرات خویش را پخش وگسترده میسازد،پاسدران قدعلم نموده فرهنگ خودرا بیشتر تجلی میدهند ، که در زمان تجاوز روس به افغانستان نیز چنین شد هر استعمارگری که کشوری را در قبضهء قدرت خود درمی آرد ، نخستین عمل کرد آنها پخش تبلیغات فرهنگی است . تابدینوسیله دراعماق اذهان انبوه مردم نفوذ نموده اهداف وبرنامه های استعماری خویش راتحقق بخشند. درزمان تهاجم روس درکشورما نیز شیوه های تعلیم وتربیه وفرهنگ ماروبه

جهد مداوم در تنظیم و احیای امــور مملکتــی دســت یــازیدند، در بخش های تعلیم و تربیه، تنویر اذهــان عامــه، نشــر جرایــد و در توسعه و معرفی فرهنگ ودگر شوون، اقدامـــات مثبــت صــورت گرفت. مبارزین و پیشگامان نــهضت ملــی در آمــوزش، تعلیــم و تربیهء اولاد وطن تلاشهای عملــی را بــه ثمــر رســانیده ، نقــش زن را ارزشــمند دانســته و موثریتــش را در بــهبود جامعــه بــا درك ســالم ارج گذاشــتند و اولیــن مکتــب نســوان را بــه نــام مستورات در سال ۱۹۲۰م در شهر کــابل افتتــاح نمودنــد. همیــن طور با کوشــش و تــلاش مزیــد در گشــایش درهــای مکــاتب، پوهنتونها و دگر مراکز علمــی و فرهنــگی، عمــران و تســهیلات عامه قدمهای موثر برداشته شــد، کــه بــاعث بیــداری و تحــرك مردم افغان گردیده، سالهای بعد شاهد ایــن مدعاســت.

تلاشهای بیشتر از نیم قرن توانســته بــود مســیر درخشــانی را در فراگیری و آگاهی اذهان عامــه بگشــاید و نتــایج ارزنــدهء آن تحولات مترقی و چــــمگیری را ببــار آورد. در جریــان همیــن سالها احزاب سیاسی آزادی خــود را یافتــه بودنــد، در مطبوعــات و نشررسانه های گروهی و جمعی نــیز چنــدان قیــد و بندهــایی وجود نداشــت.

بناهای استواری بــرای حیــات اقتصــادی مملکــت روی کــار گرفته شد. در بحبوحهء همین سالها گرایــش شــدید احــزاب چپــی به ایده های کمونستی علنی گردیــده، جــذب قشــر جــوان آغــاز یافت که این اولین قدمی بود به سوی بیراهـــه، بیگانــه پرســتی و بربــادی و ... روز تــا روز جرایــد و نشــریه هــای شــان بــا تیرازها و عناوین جذب کننده و کلمــات عــوام فریبانــه و وعــده های مسحور کننده طبع شده به دسترس مــردم قــرار میگرفــت و هم میهنان بی‌ریای خود را که جــز صفــا و صداقــت چــیزی در طینت شان نبود، فریفتنــد. تظــاهرات را بــه راه انداختنــد و ازن پشت تربیون زورگوییهای خویش وعــده هــای پــرزرق و بــرق میان تهی به زمه زدند که در جهت بلنــد بــردن ســطح زنــده گی مــردم و شــگوفان ســاختن افغانســتان از هیــچ گونــه ایثــار و فداکاری دریغ نمیورزیدند. تبلیغــات آنــها همــواره بــا گلــو پــاره کردنها همراه بوده؛ طمطراق خاصی تضمیــن میدادنــد و اهــداف حزب دموکراتیك خود را به منزلهء معجزهء بــی مثــالی معرفــی

انحطاط گذاشت . چه اغلب استادان پوهنتونها ، کادرهای تعلیمی وقلم به دستان مؤفق وپژوهشگران زحمت کش ، یافرار نمودندویا بندی ویا کشته شدند. درمکاتب ومدارس بیشتر پخش مفکورهء کمونستی وجذب وجلب جریان داشت وکمتر متوجه اهمیت فراگیری بودند ، سالهایی که سن آموزش اطفال وقشر جوان است همان سالهای قبل از بیست ساله گی میباشدکه تاثیر عمیق وفراموش ناشدنی درذهن آنها دارد ولی دراین مدت زمان ، رکودمطلق درفرا گیری به وجود آمده شاگردان ومحصلینی که اصلاً تلاشی وساعی نبودند برای آنها بهترین بهانه ، رفتن به سازمانهابود وبیشتر در آنجافراگیریهای نظری وپیشبرد مفکوره وهدف حزبی تدریس میشد. روی این شواهد ، هجوم آوران در وهلهء اول جهت نابودی وسرکوب ساختن فرهنگ اسلامی وملی مان دست به کارشدند و چه میدانستند هرملتی که فرهنگش اصیل بوده واسلامی باشد ریشه های معنویت آن قوی میباشد . وقدرت دگری رامجال ویارای نبرد در برابر آن نیست،فلهذا نخست آنهابه نابودی آثار ادبی، وآبدات تاریخی ودگرحجتهای فرهنگی ما پرداختند ، تخریب مناره های تاریخی ، مساجد قدیمی ، وآرامگاههای اشخاص برجسته چون سلطان محمودغزنوی درغزنی ، امام قتیبه دربغلان ، وجاهای دگری دست یازیدند. به تاراج موزیم کابل ومزارشریف اقدام نمودند ، برنامهء نابودی کتب تاریخی وادبی را روی دست گرفتند ، آنها کتابهای تاریخی وادبی مارا باقیمت گزاف ازهرگوشهء مملکت خریداری نموده ،حریق مینمودند . برای این که فرهنگ وادبیات مضحک ومنحط خودرا با فرهنگ اصیل وپربارمان بیامیزند ، فرهنگیان افغان رابه کشورخود وفرهنگیان خودرا باآثارگمراه کننده به سرزمین مان ارسال مینمودند، محافل ومجالس تاریخی وادبی را به راه میانداختند وبدین گونه میخواستندادبیات عقب ماندهء خودرابه کشورما صادر نموده وآمیزش فرهنگی وادبی را به میان آرند . که ظاهراً چنین پنداشته میشد ، ولی درحقیقت امرفرهنگ پربارمان رامیخواستند تحت تاثیروتهاجم درآورند . همین گونه عدهء کثیری ازدانشمندان عرصهء فرهنگ وادبهٔ مارا

به نامهای مختلف از پوهنتونهاوسایرموسسات تعلیمی وتربیتي وتحصیلات عالي ومسلکی برکنارنموده به جای آن افراد روسی الاصل ودست نشانده های شانراگماردند ، تابه وسیلهء تدریس ، توسط این اشخاص به فرهنگ وادبیات اصیل مالطمه واردنمایند .

درجهت به اصطلاح تکامل ادبیات ماشیوه ها وطرزهای ابتکاری روسی پیشکش مینمودند .

سبکها وآثار نویسنده گان خودرا برای تکامل ادبیات وفرهنگ ماسرمشق قرارمیدادند، که بدبختانه برخی ازشعرای وفرهنگیان بیگانه گرای ما بدون تفکر و اندیشه ازآن تقلید کورکورانه به عمل میآوردند، وبه اصطلاح خودشان (ابتکار) میکردند .

همچنان به منظورانهدام وتخریب بنیادی فرهنگ وادبیات جامعه مادست به اقدام دگری زدند ، وآن تغییر سیستم آموزشی در مکاتب کشورمابود، تابدین وسیله کاخ شکوهمند ادبیات سالمند مارا از بنیان متزلزل سازند و نونهالان ونوباوه گان مارا باشیوه های فرهنگی روسی تربیه کنند . بدین لحاظ سویهء تعلیمی قبلی راکه خیلی بلند بود وسیرتکاملی بیشتر خودرامیپیمود به رکود مواجه نمودند . چه سیستم تعلیمی جدید تیشه یی بود به ریشه سویهء تعلیمی نسل جدید مان، به ویژه مضامین ادبی وفرهنگی درمکاتب ما کاملاً شیوهء روسی رابه خودگرفت وبه جای آموزش عرصه افتخارات ملی وگنجینه های فرهنگی ماازآموزش وفرهنگ کشورهای سوسیالستي وکاربرد سبکهای آنها تدریس میشد .

این گامها که درجهت امحای روندفرهنگی مان برداشته میشد به آن اکتفا ننمودند، بلکه با پخش ونگارش کتب ، رسالات ومجلات روسی مجموعهء ترجمه شدهء آثارنویسنده- گان روسی خواستند براذهان مردم رخنه نمایند . همچنان درتمامي برنامه های تلویزیون حاکمیت فرهنگ آنها احساس میشد. وبراکثروسایل جمعی ودر ارتباطي ، رادیو ، تلویزیون ، مجلات روزنامه ها ، جراید ، تسلط وچیره گی حاصل نمودند. که با این استبداد خود قلمها راشکستند ،

دهانهارادوختند ، امابا وجوداین اختناق فرهنگی قلم به دستان و ژورنالستان رسالتمند مان بدون ترس وهراس به مبارزهء فرهنگی میپرداختندوچه بسیکه اغلب آنها دراین راه قربانی شدند .

جای خرسندی ومباهات است که ملت قهرمان وشهیدپرورمان با روحیهء وطن پرستی ومعنویت عالی دربرابرهجوم فرهنگ منحط بیگانه که درافغانستان انحطاط فرهنگی رابه بارآورده بود، همانطوری که جبهات جنگ تشکیل یافت ، جبهات فرهنگی نیزایجاد گردید وبه مبارزه برخاستند و نگذاشتند میراث امانت پربهای گذشته گان مان دستخوش تطاول ویغماگری قرار گیرد. به خاطراین هدف مقدس بیگانه ستیزی جهاد مرزی در فرهنگ به وجودآمدکه به منزلهٔ شمشیر بران درمقابل عفریت ابتذال وانحطاط گرایی به ستیزه برخاست .

مگرمردم ازتحمیل اجباری رسوم بیگانه که با آن ناماتوس بودند، چه درشرایط کار، چه درمحیط آموزش وتدریس وچه در روند زنده گی به کلی خسته شده بودند وآرامش سالهای قبل راکه دربرگیرندهٔ عنعنات وشئونات اسلامی وافغانی بود، سخت خواهان آن گردیدند .فلهذاهمه درتاگزیری وبلاتکلیفی عجیبی گیرمانده ،از وظایف خود دلسرد شدند . واگر به خاطرفعال نگهداشتن چرخ اقتصاد زنده گی نمیبود ، شاید که کسی به وظیفهء خودحاضرنمیشدند.

واما دراین گیرودار ، بیشترین صدمه را قشرجوان که متعلمین ومحصلینی نیزدرآن شامل بودند، متحمل شدند زیرا به اثرجنگهای بی نتیجه وافتادن مرمیهای تباه کن گاهی اتفاق میافتادکه دروازه های مکاتب وپوهنتونها مسدودگردد وبیشترجوانان ومتعلمین صنف یازده ودوازدهم مکاتب به خدمت عسکری سوق داده میشدند ، که رقم زیادشهدای خدمت عسکری راهمین جوانان تشکیل داده . خانواده های ماتم دار بدبین رژیم برسرقدرت شدند . برای این که جوانان بی تجربه راکه اغلباً آموزش نظامی ندیده بودند به جبهات جنگ میفرستادند روی این ملحوظ جوانان کم سن وسال همه

به قافلهء آواره گان پیوستند. وزنده گی آنها دردیار غربت فصل دگری از بدبختیهارابه وجودآورد .

درآوج طغیان بدبختیهاوبدبینیها، روی سازشها تغییررژیم به وقوع پیوست . واداره‌ء قدرت به دست جنگجویانی که فقط جنگ را میشناختند افتاد. وآتش جنگهای بی مفهوم ومردم کشیها زبانه کشیده ، کلیه اقشارجامعه برای دفاع خودی درتلاش وتکاپوشدند. حادثات فاجعه برانگیز روحیهء مردم راسخت زیرتاثیرات عمیق دلهره ونگرانی قرار داده ، مردم فقط برای زنده ماندن میاندیشیدند وبس . فلهذا توجه ازتمامی عرصه های زنده گي برچیده شد ، که درین میان فرهنگ تعلیمی ما دچار بحران نابه سامانی عجیبی شد ودر اثرجنگهای مداوم مکاتب وپوهنتونها برای مدتها مسدود مانده .گاهی هم برای زمان کوتاهی تدریس وآموزش، باقبول نگرانی وتشویش صورت میگرفت . ومتن مواد درسی ، آن طوري که باید موثرمیبود ، فاقد تحرك ذهنی شاگردان بوده حتی تمامی مفهوم کتب درسي ازجنگ وتفنگ، عناد وانتقام سخن میگفت ونوآموزان همه باروحیه وبرداشت ازجنگ وانتقام آنچه کسب مینمودند خلاف آموزش سالم بود . وهمین طوردرتحصیلات عالی وپوهنتونها نیز به سبب فقدان استادان ورزیده وعدم سیستم تعلیمی وتدریسی به ویژه متون جدید برای بلند بردن سطح آموزش رکود وانجماد رونماگردید. که این ها همه ضربات خوردکننده یی بودبرپیکرتعلیم وتربیه . وباوجود این همه نابرابریها جوانان مستعد وجستجوگرمادلخوش بودند که بتوانند لااقل چیزی بیاموزند ، وچه بسی که با افتادن راکتهای مرگ آفرین ، هزاران شاگردومحصل واستاد ، به خون غلتیدند صنف وچوکی وتخته به خون تشنه گان علم ودانش رنگ گرفت وسکوت جاگزین گردید . همینطور فضای مکاتب ومدارس از شوروشعب وجوش وخروش نوآموزان ونوباوه گان تهی مانده ، درگیرودارسرگردانیها وناگزیریها ازمردم بی پناه کابل ، مکاتب ومساجد وهرمحوطه دگرلبریز شد وزنده گی مردم مسیر نامطلوب وقهقرایی دلتنگ کننده رابه خود اختیارکرده حتی دکانهارامردم به کرایه گرفتند وزنان مظلوم

کنارسرك درمحضر عام زیرنظر عابرین به پخت وپزوشستشوی لباسهای خود میپرداختند . موضوع بیمارداری ومرگ ومیروآنهم درهوای سرد قصنهء جداگانه است . این دشواریها وتنگ شدن عرصهء زنده گی برمردم آنقدر گسترده واندوهباربود که مردم فراموش کرده بودند، فراه گرفتن تعلیم وتحصیل یکی از ارکان زنده گیست . وجوانانی که درغربت وآواره گی اسیر معضلات بی سرنوشتی شدند و در هیچ مرجعی زمینهء کاربرایشان میسر نگردید. به نسبت عدم اقتصاد مکفی جهت پرداختن فیس مکتب وآموزش بیشتر از دامن تحصیل علم ودانش طرد شدند و آنها روی مجبوریت زیست واعاشهء خانوادهٔ به کارهای کوچك ومعمولی خلاف میل استغنا وعزتٔ نفس شان ، تن دردادند . وبدین ترتیب رشتهء تحصیل شان ازهم گسست . ویکعده ازجوانان ومردان که از رنج بیکاری زجرمیکشیدند به دام باندها و گروههای تکثیر کلنده مبتلایان دخانیون اسیرشدند ، که این از کشنده ترین ودردناکترین ضربت های تحمیل شده برمردم افغان است ، واین طرحها به سیاستهای ظالمانه وسبعانهء آن حریصانی بودکه از سالهاوقرنها چشم به این سرزمین ارزشمند و باغنای طبیعی، بامردم دار ، دوخته بودند. ودریغ ودرد که خود فروخته شده گان جاهل ومفت طلب ، این دودهه آله وروکش کار اجانب گردیده ،مرامهای غیرانسانی ووحشیانه آنها برآورده ساختند. وجای تاسف است که هیچگاه این جاهلان برای لحظه پی هم به خود نیامدند وبرای لحظهء تعمق وتفکرننمودند . باوجودی که فریاد ملت گوش فلك راکرکرد وهزاران واقعیتها را برملاساختندوراههای حل معضلات وبیرون رفت ازبن بستها را پیشنهادنمودندولی چون جلوچشمان آنها را قدرت وغرور بی جاپوشانیده بود ، اصلاً بدان فریادها وبدان رهنمودها وقعی نگذاشتند ، وهنوز که هنوزاست سردرگریبان نمیبرند، تفکرنمینمایند ، همین سیاستهای خصمانه تمامی خوبیها ؛ آسوده گی وامنیت وفرهنگ مان را زخمی وبیمار ساخت واکنون که ملت افغان درسیطره شب یلدای دردناك ،این شب دهشت وتیره گی های نافرجام که فضای میهن را درچنگال

تشنج خودمي فشارد، به سرميبرند ، تحصيل وتعليم واژه ايست بى مفهوم. وچه مشكل است اثبات اين كه استادومربى رامقام بس رفيع وارجمند است مگر امروز در افغانستان استاد ومربى جام شهادت مينوشد به خاطرى كه او مشعل فروزان دانش وبينش رابراى نگرش ژرفا وپهناى هستى به دست بشرميسپارد . اين را من نميگويم بلكه مردم تمام جهان ميگويند ومردم ستم ديدهء افغان باوجودگفتن شاهدان زندهء عصر حاضرند كه روال فعلى در سرزمين افغانستان سياست افغانهاى حقيقى افغانستان نيست ، بلكه اين همه ظلم واستبداد ، تحميل اجانب است ، كه بر تمام زواياى زيست مردم ما غاصبانه شبخون زده است . هدف همان محو يك ملت كبير وبا فرهنگ عالى آن ميباشد . كه درمنطقه باغرور وسر بلندى زيسته اند ، و افتخار شان از چنين سده ها بدينسو ثبت تاريخ است . پس محوچنين ملت وچنين فرهنگ ازمحالات است . افغانستان سرزمين تاريخ و مهد فرهنگ اصيل سده ها است. كه غناى كاوش ها شاهد ادعاى ماست واين خود ميرساند كه براين خطهء باستانى سرنوشت زمانه ها بازيهاى را رقم زده وگاهى هم فقط تودهء خاكى به جاگذاشته شده ، مگر بازهم باشنده گان متحد وبا فرهنگش شهرهاوروستاها را ازبته نسيان به در آورده با عمران آن همت و اصالت خودرابه اثبات رسانيدند . غنى بودن موزيم كابل را كه تماشاگران خارجى وباستان شناسان ممالك دگرنيزشاهد اين هستند . گرچه اكنون همهء آن به تاراج رفته ، ولى اصالت باشنده گان افغانستان را از همان سده هاى دورتجلى ميدهد . اما درين دو دهه آنقدر خيانت در حق فرهنگ كهن سال افغانستان روا داشته شده ، كه در عصر تمدن وبلوغ سياستها لكهء ننگ است برجبين مسوولان آن ، تخطيهاى صريح به حق خود اراديت مردم ودستبرد به ميراث افتخارات كشورماست .

نقش زن در تامین صلح افغانستان

صلح نیاز هر ملتی است وضرورت محتوم هر جامعه به ویژه جوامع مستضعف ومظلومی که اسیر سرپنجهء استکبار وابرشیادان سلطه جو قرار دارند. جوامعی که پیوسته برآنها تاخت وتاز هاصورت گرفته، ذخایروداشته های طبیعی شان ظالمانه به یغما رفته است ، ودرگیر ودار چنین سرسامیها ازشاهراه ترقی وتمدن به دور مانده اند ؛ نتوانسته اند ، از فراگیریهای علوم وتکنالوژی عصری ومدرن بهره مندگردند . چون دایم به طرف ظلم وتاخت و تازها وامرونهی قدرت ها بوده اند ؛ مجال رسیده گی به امور وپیشرفت برای شان نامیسر مانده .

ومادرهرحال میتوانیم جامعه خودمانرا ، افغانستان مارا مثال زنیم تاریخ گواه است که افغانستان همیشه و همواره درهرزمانی از یورش و تهاجم اجنبیان آسوده نبوده ومردم جنگجووبا غیرتش با بیگانه های متجاوز جنگیده وآنهارا ازسرزمین خویش رانده اند. به ویژه این دو دههء پرازمصیبت وجنگهای بی مفهوم چقدرمردمانرا عطشزده ونیازمند صلح و آرامش نموده . درین دودهه که عفریت

جنگهای تحمیلی بر تمامیت ارضـــی ماحکومت دارد ،وضدیت ها ، عدم تفاهم بین جنـــگ آوران وجنـــگ افروزان بـا قـوت کاملهء خود باقیســـت بـاوجود تـلاش و تقـلای افغانـها، امید فراآوری صلح به دشــواری ویـاس گرائیـده . درآن زمانــهایی که خـاطرات آرامـش وسـعادت آن بـه یـک اسـطوره هـا دراذهان باقیست . درآن زمانـــها جنـگ وبدبختیـها وبربادیـهای آن در باورکس هرگز وجــود نداشـت . در آن زمانــها مکـاتب ومدارس ومراکز علمی وفرهنــگی مـا ازوجودداشـش آمـوزان فعــال وجستجوگر، استادان و فرهنگیــان پرتــلاش بـــه خودمیبالید. در جریان همیـن سـالها زنـان فعـال ودانشـورمان باابراز لیـاقت واسـتعدادهای خـارق العـاده درتمـامی شـوون حیات اقتصادی ، که تامین کننـــدهء سعادت وبرقـراری صلـح بوده است ، وجیبهء خودرا به وجــه احسـن اداامـوده انـد کـه قابل مباهات اسـت .

مادرهمـــه بخشـهای کـار درپـهلوی مـــردان ، زنــان ، دانشمندان آگاه وبا اســتعداد داشــتیم کــه کـارکرد هـای شـان درتاریخ میهن مان بـــهترین نشـانه ویـادگارزن افغـان اسـت . زنان ادیب وسـخنور افتخار فرهنـگ وادب وهـنر، در بخشـهای انجینری ، طب، حقوق ، اقتصـاد، تعلیـم وتربیـه ، ژورنـالیزم، شرعیات ، سـاینس ، پیداگوژی ، زمیـن شناسـی ، تخنیـك ، زراعــت ، فارمسـی ، دندانـسازی ، نرسـنگ ، هــنرتمثیل ، زنانی که درتجلی دادن هنرهـــای زیبـای دستان زیبـا آفریـن شان چون قــالین بـافی ، سـوزن دوزی ، ودیگربـافنده گیـهای صنایع نفیسه ؛ کارگرزنان دربخش حـــروف چینـــی وطبـاعت ، این ها حرفــه هــای اقتصـادوترقی کشـور را بـانظم وترتیـب خاص آن میچرخانیدند و عایدومعاشی‌که به دسـت مـی آورنـد در رفع نیازمندیــهای زنــده گی خـودو خـانوادهء خـود نقـش بزرگ وبه سزایی را ایفا مینمودند. اینـها همــه درتـامین صلـح کشور قدمهای مثمـــری برداشـته انـد ودرپـهلوی همـهء ایـن وظایف مقدس ومنفعت عامهٔ تربیه اولادخـودرا کـه بـی نـهایت مهم بوده فراموش نکــرده انـد . واگرجنگهـــای تحمیلـی کشـور ماترا به ویرانه مبدل نمیکـــرد ومـــردم مـارا آواره نمیسـاخت . واین بیست سال کـــه میعـاد فراخـی اسـت پیشـرفت جامعــهء

مالامرمسلم وحتمی بود. با دزیغ که طرد.زن از امور اجتماعی واقتصادی کشور ، بحران عظیم ودگرگونیهای جبران ناپذیر را به وجود آورده . وضربت سختی به مقام وحیثیت زن وارد نموده باعث فقر اقتصادی خانواده ها شدبااین هم اگرجنگ بندی وصلح واقعی در افغانستان به وجودآید . زنان آگاه ووطن پرست وملت پرورما باردگرباسهمگیریهای فعال وزحمت کشی خسته گی ناپذیر صلح راخیر مقدم گفته گامهای مثبت ومترقی را در راه پروسه صلح ونیازمندیهای جامعهء خودبرمیدارند . زنان با احساس ووطن خواه ما درکورهء از جفاهای روزگار تاب خوردند و صیقل برداشتند ، در زنده گی . آواره گی وغربت لیل ونهار های عجیبی را دیدند وتجربه های بیشتری آموخته اند. وبارنج عایدهء بیشتری که معنویست میاندیشند از این که اولاد های شان در دیار غربت به دنیا آمده اند وبیشتر آنها هجده یا نزده سال عمردارند . موقع آن میسر نشده که باری ازمیهن آبایی خوددیدن کنند؛ اینهاازوطن خودهیچ چیزنمیدانندواکنون که افغانستان به ویرانه مبدل شده آنها به نام وطن شان تودهء مخروبهء را خواهندشناخت که برای شان مفهومی نخواهد داشت وهرگزدرباورشان ازبهاروخزان وزمستان آن از زیبا-ییهاوطراوت وهوای‌گوارای آن از سرد سیروگرم سیرآن ازپیداوار بی مثال ودریاهای سرمست کف آلود آن ، ازکوه های سربه فلك کشیده وغرور آفرین آن ، ازمردم اصیل وپرمحبت آن ، هرگزتجسمی نخواهندشد، این ها در مقابل وطن خودبیگانه یی بیش نیستند ، وآنهایی که درمکاتب غیر ازمکاتب مهاجرین افغان مصروف آموزش استند، آنها روی مجبوریت ، تاریخ سرزمین بیگانه را میخوانند ، ازتاریخ وافتخارات گذشته گان خودبه کلی بی خبرمانده ، از شناخت وقدامت فرهنگ، ادب وهنرعالی وبیظیرخودمحروم وناآگاه میمانند ، که این دشواریها برای افغانهای مهاجردرتمام جهان مشهود است، ندانستن اساس وقدامت میهن برای نسل آینده مان ، آوردن صلح وامنیت را درکشور ضعیف میسازد وباید صلح وامنیت را همین نسل موجوده به سرزمین خود

برگرداننـد . تانسـل آینـده مسـوولیت خـودرا درك واحسـاس نمایند، اکنون این بـار بـزرگ مسـوولیت تربیـه وشـناخت از میهن که در برگیرندهء عمـوم جوانـب آن میباشـد بـه دوش زن است که اولادش را افغان تربیه کند. وبـه یقیـن کـه خیلـی از زنان آگاه بدین مفکـوره اسـتند، وباکمـال اخـلاص وشـکیبایی درین امرکه محـور اصلـی صلـح اسـت . کوشااسـتند . ودر تلاش آنند تا باابتکارات واقع بینانه پـی در رفـع چنیـن معضلـه عظیم ، رسالت خطـیر خـودرا ادا نمـایند واولادهـای خـودرا طوری بارآرند که اجداد مان بـارآمده بودنـد وبـا زنجـیروحدت به هم اتصال داشتند کـه افتخـارات بـزرگی رادرجبیـن تـاریخ میهن ما حك کرده اند . این زنان صلـح دوسـت وترقـی طلـب است که بـرای خودمسـوولیت احسـاس میکننـد. کـه اگرنسـل آیندهء مان با شعور وآگاه از هم اکنون بـه تربیـه گرفتـه شـود به یقین که امیدهای به بادرفته وشخصیت شکسـته مـردم افغـان وافغانسـتان دوبـاره اعـاده شـده ، تـا ابد خدشـه برنمیدارد. اینهاروند صلح است کـه زنـان افغـان بـادرك سـالم در به ثمررسـانیدن آن آمـاده انـد. زنـان آگاه افغـان درطـول تاریخ کشوروظیفهء خود دانسته اند همـگام ، بـاتحول وشـرایط کشور خود، درکنار مردان جامعـهءخوددین خـودرا ادا نمـایند. واینك درسرزمین غربت وآواره گی نـیز بـا سـهمگیری فعـال خود به حیث دوکتوردر شفاخانه هـا ، کلنیکهابـه حیث مربـی واستاد درمکاتب ومدارس وپوهنتونـها(کـه متاسـفانه پوهنتونـها مسدود شده) ودگرخدمات موثرودهـهابخش دگربـه هـم میـهنان ستم دیدهء خود خدمـت میکننـد . اگر زمینـهء کـاربرای همـه زنهای تحصیل کـرده مـهیا میبـود ، شـانس بیشـتری درروال خدمت به مردم مظلوم ما میسر میشد. یـك عـده از زنـان بشـر دوست وخـیرخواه کـه شـامل وظیفـه ومصروفیـت انـد بـا ابتکارات انسانی خویش از مراجـع وکسـانی کـه شـغل خـوب ویا درآمد بهتری دارند ، خواهش به عمـل آوردنـد کـه ماهانـه مقداری پول ، تکه ، لبـاس ولومسـتعمل هم باشـد بـه اعانـه جمعه نموده ، به آن عـده هموطنـان مـا بـه خصـوص زنـان کشور چه در داخل افغانسـتان وچـه درغربـت تلـخ ونـاگوار آواره گی به آنـهایی کـه در منتـهای فقـر وبدبختـی بـه سـر

مینمودند. تااین که در روز هفتم ثور سال ۱۳۵۷خورشیدی با ساز و برگ اجنبی پرستی، باصدای وحشتزای طیارات بمب افگن، با صفیر د هشتبار توپها و تانکهای مرگزا به قدرت رسیدن خود را اعلام نمودند. این ها اساسگذار تمام بدبختیهای ملت قهرمان و شهید پرور افغان استند.

در اولین روز جلوس شان بر اریکهء قدرت، مردم شهر کابل در سوگ عزیزان به خون خفتهء خویش ناله و ماتم داشتند. حکومتی که بر خلاف وعده های قبلی خویش که از حق و عدالت و دلسوزی در حق مردم تضمین میداد، با اشک و اندوه مردم آغاز یافت، با تحمیل مصایب و خون ریختنها خاتمه یافت و لکهء سیاه بدنامی را بر ناصیه تاریخ میهن ما حك نموده و ماندگار ساختند. و اما قبل از خاتمه یافتن مدت چهارده سال با زور و تهدید و اختناق و آدمکشی قدرت مؤقتی خود را خواستند تداوم بخشند. اینها در همان شروع به دست گرفتن قدرت که با کشتن و ربودن و زندانی کردن مردم همراه بود ، ذهنیت عامه را در مقابل خود بدبین ساختند. هرروز مارشها و گردهمآییهای دلتنگ کننده را با غرور و ادای کلمات و جملات تکراری و نمایشی به راه میانداختند، کسی حق انتقاد را نداشت بر مردم بیچاره و مظلوم، حسب دلخواه خود مهر اتهامات و التزامات میزدند، درین اتهامات زنان و دختران نیز شامل بودند که به طریقه های بیحد وحشیانه بر آنها جفا روا میداشتند. در رژیمی که از تمدن و برابری و حقوق بشربا احساسات و جذبات خاصه خود شان دم زده میشد، زن را شی بیجان فکر کرده و متاع منحط و بی ارزش ساختند. زنان را با بیحرمتی به زندان افگندند، بر آنها جفا و ستم روا داشتند چه بسیدختران و زنانی که بعد از رهایی از زندان دارای اطفال نامشروع بودند.در دورهء سیاه کمونستان داخلی که سردمداران شان حلقهء غلامی همسایهء بزرگ شمالی را به گوش داشتند، آنها هم زادهء آن مادران افغان بودند که به عفت و شهامت ملالی مینازیدند و افتخار میکردند، ولی فرزندان نا اهل اجنبی پرست شان از هیچ نوع بیحرمتی در حق زن افغان دریغ نورزیدند. اینها با اعمال ضد انسانی و ننگین شان روح احمدشاه بابای کبیر را در

میبرند ، همدردی و معاونت نمایند. زیرا فقر ومصیبت آن بسیاری از زنان را به راههای منافی اخلاق سوق داده که مایه سرشکسته گی برای افغانهااست.

به همان پیمانه که رجال افغان ، آنهایی که افغانستان را به مفهوم واقعی سرزمین افغانها میدانند وتلاشهای پی گیر در روند صلح وامنیت آن به خرج میدهند ، به همان اندازه زنان آگاه ومبارز، زنان با دانش ومیهن دوست ما درهرکجای دنیا هستند باتحریرمقالات وهمکاری با جراید مجلات افغانی، احساسات وهمشریکی خودرا درمتن بهترین رهنمودهاارائه داشته اند این امیدواری را میرساندکه افغانهادرهرکجاکه استند بامحبت هموطنی ، و زنجیرمحکم اتحادافغانیت به هم اتصال دارند وهیچگونه بهره برداری وبه هم اندازیها،تفرقه افگنیها، نمیتوانند مردم اصیل وبادانش وفرهنگ افغان رازهم بپاشند، تاریخ شاهد وگواه است که افغانها باوجودتحمل مصایب وازهم ریختن ها مانند آب دریا ، دوباره به هم پیوند یافته اند وموثریت موضوع رامیتوان دردانش وبینش افغانهای رسالتمند جستجونمود.
امروز اجانب ودشمنان صلح وامنیت افغانستان درک نموده اند که محوراصلی اتحادافغانها رامحبت بی ریا ودانش فطری آنها تشکیل داده خصوصاً که این دانش با فراگیریهای علمی واندوخته های تحصیلاتی وپژوهشگریهای عالمانه به هم بیامیزد، باعث تنویرتمامی مردم سرزمین افغان شده ، به طور پایدارصلح تأمین میگردد. روی این ملحوظ ضربتهای پی هم بدین محورفرومیآیدومردم را به ویژه قشرجوان راکه آینده‌نسلهای مان به اینها ارتباط میگیرد دو نادانی ، بیخبری، آواره گی، تزریق مفکوره ها ، سیاست ها وتاریخ خودبه آنهامیکوشند . وباتحمیل دشمنیها بین مردم افغان، فاصله خلق میکنند تا اصالت مردم افغان ازبین رفته بانسلهای بیگانه امتزاج یابند. ویکزمانی از ملت اصیل وآریایی افغان واز سرزمین پاک ومقدس افغانستان دنیای دگری ومردم دگری سربلندکنند. که این آرزو هرگز برآورده نمیشود . وفقط درک سالم افغانهااست که با آگاهی به چنین موضوعات جلوحملات چنین سیاستها رابگیرند وصلح

وامنیت را درکشور تأمین کنند. وزنان درتأمین پروسهء صلح جزلایتجزای جامعه میباشند.وهمانطوری که موثریت خودرا قبلاً به اثبات رسانیده اند، باردگردرخشانتر تجلی خواهندداد ، زیرا بیست سال آزگارتجربه هایی را به زن افغان آموخته که برابر بایك قرن تلاش میباشد . آنها دیدند که بیگانه ها چگونه ملت مانرا به فریب گرفتند؛ چه گونه درلباس دوستی برسرزمین ومردم بی ریای ماناجوانمردانه شبخون زدند،ونهادمردم را تیره وملوث ساختند .آری اکنون تمامی ملت افغان باتلخی فراوان وندامت برانگیزهمهء پی آمدها ودست آوردها ، دورویه گوییهارا دانسته اند،واگر اکنون برای دعوت صلح درنگ میکنند منتهای بی مسوولیتی خودرا ثابت میکنند.

ره آوردوپی آمدهای جنگ بیست ساله‌ء افغانستان

ره آوردهای جنگ بیست ساله ومعضلات غربت وآواره گی، مردم مان را شکسته وافسرده وبی تحمل ساخته ، ناگزیربرای بقای حیات خودوخانواده‌ء خوددندان روی جگرگذاشته وبه انتظار روزرهایی ازچنین حالت امیدوارند وروز شماری مینمایند . ولی چه طولانیست جاده‌ء مرادوختم امیدو انتظار .

ازآن روزی که خفاش نحس جنگ وتجاوزبرفضای گسترده وروشن افغانستان بالهای نکبتبارش راکشود. سعادت وآرامش، اسایش ولبخند از زنده گی مردم ما رمید. محیط امیدو آرزوهای مردم را تاریکی ، دلهره ونگرانی وهراس انباشت.

وافکار مردم متشتت گردیده فشارمصایب ومذلت روزتاروزبه شدت اوج گرفت ، ومردم ناگزیرما به مهاجرت اجباری تن در دادند. وگرنه هیچ کس نمیخواست حتی به قیمت تمام جهان راضی شود کشور وخانه وکاشانه‌ء خودرا –که محصول یك عمر زحمت کشی شان بود –رهاکند . در ابتدا باآواره گان افغان تا اندازه یی کمکهای ملل صورت میگرفت وآواره گان با روندجدیدزنده گی میساختند. سالهای

بسیاری را افغانـــهای صبوروشـکیبا ، دردکشـیدند و مشـکلات راتحمل کردندتا این کـــه بـــا تغییررژیـم کمونستی خیلـی از افغانها با شـور وشـعب زایدالوصـف راهـی سـرزمین جنـت نشان خود شدند ولی دریـغ کـه آرزوهـای شـان فقـط رنـگی ازخواب وخیال بود وبس . آنها بـا محشـری مقـابل شـدند کـه هرگزدرباورشان نبـود هرسونگریسـتندخون بـودو دود وآتـش. ویرانی بودواجسادانبار شـدهء انسـان ، سـیل مـردم باوحشـت وهراس خارق العاده دوباره آواره شـدند. ایـن بـار بـا تحمـل ضربـات کشـنده تـر ، بـاقلب شکسـته تروافتصادنـــاتوانتر، زیراکمك های ملـل هـم قطـع شـد . کمـپ ناصربـاغ شـاهد بدبختیهای فراوان اهـالی آوارهء شـهرکابل اسـت ، آنـهایی کـه سالهای عمرشان را درنظـم ونسـق زنـده گی شـهری سـپری کرده بودنـد، اکنـون روی مجبوریـت زنـده گی جـبری را در دشتهای سوزان ، زیرخیمه های دل تنـگ کننـده ، باخرابیـهای از باران وطوفانهای موسمی زیسـت رقتبـاری را آغـازکردند. بیماریهای گوناگون ، فقرومذلـت عجیبـی سـبب رنـج بیکـران مردم گردید . هرکسی روی مجبوریت برای امـرار حیـات بـه کارهـایی دسـت یـازیدند کـه بـه مشـکل چـرخ زنـده گی شـانرامیچرخاند. سـالها همینطورسـپری شـد وکـمی رنـج افغانهارا احساس نکرد . آنـها بـه تنـهایی سـوختند وسـاختند ، زجرکشیدند وتوهین وتحقـیر را تحمـل کردنـد، سـال گذشـته باری درنیمه شب آتش عظیمی تنـها وفقـط دکانـهای مـهاجرین افغان رادربورد بلعید وهیچ کسـی از افغانـها اجـازهء ورود بـه آن منطقه راندا‌شتند جلوچشمان شان اموال وامتعـه شـان طعمـه آتش شده چندتن کشته وچندتـن زخمـی بـه جامـاند کـه انـدوه وماتم آن ، خانواده ها را داغداروحـزون سـاخت .

درد هـای آواره گی هـزاران معضلـه ومصیبـت را بـرای خانواده های افغان خلق کرده . بیکـاری، محرومیت از نعمـت سواد و فراگیری علـم و تحصیـل ، بـالاتر از همـه سـرقتهای بیرحمانه ، فریب دادنها برای رفتـن بـه خـارج، ربـوده شـدن اطفال وجوانـان ، ازدسـت دادن اعضـای فعـال و ضـروری داخلی بدن ، اینها از پرابلمهای حادیست که بـر افغانـها تحمیـل شده بـار ایـن تحمیـل را باناتوانی ، نـاگزیـری و حـیرانی

بردوش میکشند . وهمه میدانند که مسوول این همه بدبختیها کیانند ، وهدف شان از بربادی وپراگنده گی ملت افغان چیست. مگرسکوت انسانها، سکوت سازمانها ، آنهایی که سنگ بشردوستی وعدالت برسینه میزنند ، درموردتراژیدی افغانستان وملت آن ، سکوت وجدانست، تحریم عدالت وکرامت انست ، جرم وگناه است .

تحمیل ظلم وبهره کشی برانسان آنهم انسان آواره ، تخطی صریح و نقض حقوق بشراست . دکانهای سوختهء افغانها ، باردگر دراثر تلاش وزحمت فراوان بامصارف کمرشکن وبالاتراز توان آنها ، آباد گردید . ولی مدتی نگذشت که دوباره به دست ویرانی گرفته شده ، هزار عنوان وبهانه روی آن گذاشته شد . اغلب افغانها را اسیر کردند که باعث نگرانی وتشویش افغانها وخانواده های رنجدیده شد . وافغانهابا قلب آگنده از اندوه وخشم وغضب وناگزیری ، درتاثر وبلاتکلیفی عجیبی گیرماندندومتاثراز این که دادشان راکجابرند وچه کسی را به داوری گیرند؛ درداخل کشورنیز نه قانونی است ونه بهبود زیست . پس مردم باید بسوزند ورنج وتعب را اجبارا تحمل کنند ؟؟؟

درنتیجهء مصایب عایدهء این دودههء پراز حادثه هزاران خانواده به انواع مختلف به راههای عجیبی کشیده شده اند ، که قصهٔ هرکدام آنها فصل عظیم تاریخ را میسازد . هجوم سیاست قدرتهاباسرنوشت افغانهاارتباط مستقیم دارد ، قدرتهای اجانب برای تلاش ونفوذ برخاك پاك افغان درهم پاشیدن ملت نجیب ومظلوم این سرزمین درکمین اند سبعت وآزمندی شان آن جنگلی مشربانی راماندکه شکار رابی رحمانه به دست میآزند ،وحرص لجام گسیختهء خودرا بابی رحمی تمام اقناع میکنند . اکنون مردم افغانستان میدانند که خودشان ودیارشان شکار زیبا ولذیذاستند ، روی همین درك واحساس تشوشات دگرنیز باآن پیوسته است وآرامش مردم بیشتردستخوش نابه سامانی شده ، درسیطرهء همین ناهمگونیها ، فقر وآواره گیها متداوم مردم ستم دیدهء مان دارای افکار متشنج وعصیانگرشده ، بعضاً فضای تیره یی را درون خانواده ها به وجودآورده که منجر به بیگانه گی

وازهم پاشیده گی اصالت خانواده میـــگردد . وایـــن یکـــی دگراز اثرات ناگوار ومصیبت عظیـــم اســـت کـــه برملـــت مـــا تحمیـــل شده.

رنج مردم آواره دردیار غربـــت کمـــتر از زجرهـــم میـــهنان مظلوم مادر داخـــل افغانســـتان نیســـت ، درایـــن جـــابی وطنـــی ونساختن بـــه آب و هـــوای نـــاگوار نیزمشـــکل حـــادی را خلـــق نمـــوده ، آواره گان بـــا بیماریـــهای گونـــه گون مصـــاب شـــده وازگرمیـــهای طـــاقت فرســـای شدیدتابســـتان بـــه کلـــی بیچـــاره اندوحتی گراف مـــرگ ومـــیررا همیـــن طبقـــهء فرامـــوش شـــده بلندمیـــبرند. چـــه دردآوراســـت کـــه افغانـــهای مظلـــــوم وآواره دردیار غربت نیز از جبرروزگار درامان نمـــانده انـــد. بســـیاری ازخانواده ها با اندوه جانســـوز اختطاف شـــدن دخـــتران وپســـران خوردسال شـــان، آتـــش گرفتندوبرخاکســـترآبروی بربـــاد رفتـــه شان نشستند. چه بســـیکه پیداشـــدن جســـدافغانهای کشـــته شـــده درعقب درهای منازل ودربیراهه هـــا بـــاعث تـــاثرواندوه عمیـــق افغانهاگردیده ، گاهی هم ، اختطاف شـــده گان بعـــد از پیداشـــدن معلوم گردیده که بعد از جراحـــــی ، گرده هـــای شـــان کشـــیده ، شده وهمین طورهرعضوی کـــه ضـــرورت افتـــاده از وجودآنـــها ربوده اند. که این ها همه تخطی ونقـــض حقـــوق بشـــروظلم بـــی حد درحق آنهاست وهرگز بخشـــایش نـــدارد ونـــیز هیـــچ گونـــه مرجعی دادرســـی ، موجودنیســـت تاافغانـــهای آواره داد خـــودرا برده لا اقل حرفهای شان شنیده شـــود.

درگذشته ها دزدان محافظه کار درنیمـــه هـــای شـــب بـــرای سرقت به هرمرجعی کـــه میخواســـتندفرومیریختند ولـــی اکنـــون که تمدن اوج گرفتـــه وآواره گان هـــم بـــی سرنوشـــت انـــد، نـــه حکومت قانونی ودلخـــواه مـــردم وجـــود دارد تابـــه حـــال شـــان توجه شود ، نه کدام منبع دگرکـــه ازبشردوســـتی وعاطفـــه بـــهره داشته باشد ، کـــه داد غربـــت زده گان را وارســـی کننـــد . ایـــن همه بـــی تفاوتیـــهای دزدان مـــدرن عصـــرآواره گی را جـــرأت بخشیده که در روشنی روز ، در شـــام، وهروقتـــی کـــه دلشـــان بخواهدمجهزبا موتروواســـلحه بـــه خانـــهء آواره گان بیدفـــاع بـــه کمك بیگانهء حریـــص نـــازل میشـــوند و مـــانند خانـــه خودبـــه بررســـی بکســـها، الماریـــهاوتمامی جاهـــای کـــه لازم داننـــد

میپردازند ، واشیای قیمتی را ، پول وزیورات وهــــرچیزی کــه مطابق میل شـــان باشـــد برمیدارنـــد ، و اگربــه کــدام ممـــانعتی برخوردند ، آزادانه میزنند ومیکشند و دستی بـــالای دســـت شـــان نیست . این حالت تاثیرات فوقـــق العـــاده نـــاگوارر ا بزروحیـه واقتصاد، آواره گان افغان بـــه جـــاگذاشـــته وافغانـــهابا دلتنـــگی خـــاصی انتظـــار روزی را میکشـــند کــه از ایـــن ظلـــم ونابــه سامانی رهایی یابند . آن عده افغانـــهایی کــه در دنیـــای غـــرب زنده گی دارند وماحول زیســـت شـــان از نـــگاه حفـــظ الصحـــه تضمین است، وزنده گی شان نیز راحت تـــر وبـــهتر، شـــاید کـــه آنها معضلات، غربت تلـــخ آواره گان کـــه در پشـــاور وایـــران به سر میـــبرند- احســـاس نکننـــد؛ ایـــن جاســـت کـــه آواره گان مظلـــوم وبیدفـــاع و آن افغانـــهایی کـــه در داخـــل افغانســـتان در آتش اختناق وظلم میســـوزند ودر عمـــق درد هـــای ناشـــی ازآن تاب میخورند ، بـــه جـــزاز افغانـــهای بااحســـاس ودردمندکســـی دگری، آنها ومشکل شانرا درك نکننـــد ورنـــج آنـــها را احســـاس ننمایند . در بحبوحهء ایـــن نیمـــه برابریـــهای عظیـــم میبایســـت افغانـــهای آگاه ودانشـــمند مـــان کـــه از شـــناخت وهویـــت ملـــی واجتماعی برخوردار بودنـــد بـــه حیـــث پیـــش گامـــان نـــهضت انسانی ، حامی وناجی کشور ومردم خودمیشـــدند وبـــا ابتکـــارات آنی وبسیج کنندهء با عـــبرت گیـــری ازنتـــایج شـــوم وبربـــادکن بیگانه گرایی مارشادت ودلیری جانبازانه کـــه درنـــهاد هرافغـــان واقعی وجود داردبـــا ایســـتاده گی جـــدی در برآبـــد ظلـــم وحـــق تلفیها وبیدادگریـــها ، راه حـــل ، ســـالم ، مفیـــد مثمـــررا بـــرای جامعهء خودجستجومیکردند. وطن وملـــت غیـــور وبـــا فرهنـــگ خودرا ازپرتگاه ســـقوط وازهـــم پاشـــیده گیـــها نجـــات میدادنـــد وجلونابه سامانی را باقیام عالمانه وصادقانـــهء خـــود میگرفتنـــد. دراین امر همه افغانـــهایی کـــه درارتبـــاط بـــا قیـــام وزعـــامت واقعی افغانی سهل انـــگاری نمـــوده انـــد مســـوول انـــد. زیـــرا اگرآنها هســـته، اتحادســـالم راتشـــکیل میدادنـــد ، تمـــامی مـــردم بیدفاع، مظلوم وصلح دوست افغان کـــه ســـه حصـــهء باشـــند گان سرزمین افغانســـتان را دربرمیگیرنـــد بـــا آنـــها متحدوهمدســـت میشدند، که هنوزهم به امیدآمدن ابرمـــرد افغـــان بـــا دیـــده هـــای انتظار ره می بینند . واین واضح است کـــه کـــوچکـــترین قدمـــی

درمسیرگامهای متین وعزم آهنین ، نهضت خواهان ونهضت گذاران ملی افغان برداشته نشده زیرا از خطروصدمهءحیات خود ترسیدن از آیندهٔ اولادخود ، هراسیدن ، از نابودی دارایی وتجمل زنده گی خود، لرزیدن ، این همه سهل انگاریها وبی تفاوتیها دست به هم داده وبا معضلات وپراگنده گیهای دگریك جا دربربادی کشور وآواره گی ومحو یك ملت کبیروبا فرهنگ ، اثرات سؤ را به وجودآورده که جبران واصلاح آن محال است و نتایج آن در تمامی عرصه های زیست مردم مادیده میشود ؛ چه هنوزهم دامن بدبختیها ومصایب روز افزون بگر در زنده گی افغانها، گسترده ترمیگردد،کجاست ؟ دیدهء عبرت بین ،گوش شنوا ، کجاست آن انسان بادرك ، که صدای بلند اتحاد و اتفاق وصداقت وبشردوستی را برای انسجام افغانهاتافراخنای افق های دور دست جاری سازدوهستهء واحد را که مرکز ومحور وقطب واحد ودرخشان ایده های خالص افغانی وافغانستان خوانی باشد ، برای افغانها تشکیل سازد . که معجزه نافذه اش آتش وحشی مصایب زاینده را مهارسازد.

این پیام آورصلح وسعادت، این مسیحانفس مبتکر، تنها وتنها، افغان میتواند باشد، که برای نجات افغانستان ومردمش کمرهمت بندد ، به یقین که ازیاری واتحادتمام مردم افغانستان که تشنهٔ صلح وامنیت تمامیت ارضي میهن خوداستند و برخوردار میباشند، زیراکه افغانها رویداد هاوپیامدهای مصیبت بار دودههء اخیر را باچشم سردیدند وبا وجودخویش احساس کردند. آنها دیدند که یکعده چه مفت واسان باقبول مفکورهء بیگانه پرستی به دامن بیگانه پناه بردند وچه بی رحمانه پای بیگانه را به کشورشان بازکردند که مصایب جبران ناپذیر به وجودآمده است ونیز دیدندکه عده یی زیرنام اسلام چه بیداد ها راندند و..... درنتیجه گروه سوم بانقاب دگری از اسلام ، جورواختناق رابه معراج عظیم رسانیده ، چنان رویه را پیش گرفته اندتامردم به ستوه آیندوهرکجابه نام شعایر اسلام اثری بینند لگدمال کنند. مانند دوره های قبل این دوره هم گذشتنی است ولی دریغ که (می گذرد سال قحط ومی ماند نام نیك) درتاریخ دودههء اخیر

هرگزنام نیك ثبت تاریخ افغانستان نشده . واینك افغانهای بی دفاع ومظلوم ، انتظار آن معجزه اند که ظهورناجی شانرا اعلام نمایند. وجلوتخطیها ونقض حقوق بشربه ویژه حقوق زن درافغانستان گرفته شده باردگر(جویی که آب رفته باز برود) وافغانها یی که درتاریکیهای مصایب ومحرومیت ها بهترین سالهای عمرشان را سپری نموده اند شاهد مراد را در آغوش گیرند، وفراموش کنند بیست سال را دربدترین وتلخترین و خونین ترین وفاجعه برانگیزترین شرایط سپری نموده اند . آیا این افتخار را کدامین افغان برای خودومیهن خودکمایی خواهدکرد ؟؟؟

نتیجه

خواننده گان گرانقدر ازخوانش ، پراگنده وفشردهء این یادداشت که زیر، شش عنوان ازمصایب ومحرومیت های ملت مظلوم وستم دیدهء افغان ، ازتخطیهاونقض حقوق بشرو به خصوص حقوق زن درافغانستان یادرفته ، به چنین نتیجه میرسیم که سهل انگاری وعدم تعمق در اندیشهء گرایش به سوی مفکوره و تمدن اجنبی خطاهای رابرمی آرد که هرگزجبران نمیپذیرد . زیرا ساختار محیط وعنعنهٔ هرمملکت مطابق با معیارها وبا فرهنگ وتمدن کشوردگری نمیباشد،به ویژه خصوصیات جوامع اسلامی با دنیای غیراسلامی هرگز پیوندنمی خورد. وضدیت هاحتماً سربلند نموده باعث اصطکاك در روابط اجتماعی ومکدر شدن اوضاع سیاسی میگردد. که درافغانستان نیز چنین شده افغانستان مملکتی اسلامی ومردمش شئووناث اسلام را کلاً وعمقاً با رضایت خاطر قبولدار بوده ازقرنهای متمادی بدینسو پیرواسلام بوده اند. وهم درحفظ خاك خود، وداشته های فرهنگی وذخایر طبیعی آن سرسختانه حراست وایستاده ـ گی کرده اند.

همینطور آنهایی که استفاده ازنام وشعایر مزایای احسن وپسندیدهء اسلام را بهانه قرارداد وزیرنام چنین هدف مقدس

آنسوی سده ها معذب ساختند. هیچ خانه یی نبود که در آن شیون و ناله نبوده باشد و هیچ خانواده‌یی نبود که مردان شان در باستیل پلچرخی و دگر زندانها نفرسوده باشد. با دریغ که بسیاری مردم ما فدای ایده های بیگانه پرستی یك عده قلیل بی مسوؤلیت شدند. اشخاص کم سواد و بیدانش را صرف به خاطر این که از مفکورهء اجنبی گرایی شان جانب داری میکردند به کارها و چوکیهای بزرگ مقرر مینمودند، زیرا میتوانستند در پهلوی خوشبینی به رژیم بر سر قدرت، به آسانی به مردم بی‌گناه تهمت بزنند و آدم بکشند. در حقیقت این ها بامردم خود در ستیزه بودند. مردم سرتاسر افغانستان در ناگزیری عجیبی به سر میبردند. و زنان تنها و بیوه از نبود مردان خود به مشکلات عظیم زنده گی برخوردند و به ویژه زنانی که سواد کافی نداشتند، تنها و ماتمزده، روی مجبوریت برای پیدا کردن کاری که معاش آن بتواند امرار حیات خانواده اش را تضمین نماید، از خانه های شان بیرون ریختند، به کارهای بسیار معمولی و کوچك با معاش ناچیز، به ادارات دولتی، موسسات و فابریکات کارگری شامل کار شدند. آنهم به شرطی که عضویت سازمانهای نام نهاد را قبول دارشده در امور محوله سازمان مربوطه سهم فعالانه بگیرند و اکثریت زنان که روی ضرورت و نیازهای زنده گی وادار به کارکردن در بیرون منزل شده بودند شروط آنها را قبول نموده، به کارهای خسته کن که برای مردم ما نامانوس بود گماشته شدند. بدین طریق از زنها برای پیش برد اهداف و برآورده شدن آرمانهاو تزریق مفکورهء شان استفاده مینمودند. ایدیولوژی خود را برگشت ناپذیر و پیروزی قدرت خود را شکست ناپذیر میخواندند و به اصطلاح خود شان آنها یی‌که خلاف آرمان شان حرکت میکردند و یا سر راه رسیدن به هدف مرزشکنیهای شان میشدند به صورت آنی قلع و قمع میگردیدند. چنین حالات پراختناق در سرتاسر کشور جاری بود و وحشت و نگرانی را برای کلیه مردم افغان به بار آورده بود.

با تجاوزمستقیم نظامی و تهاجم عسکر سرخ روس در حریم خاك مقدس افغان یکبار دگر نفرت و انزجار دورهء شاه

وعالی ، با عمل کرد ضدآن کـــذب ومنـــافقت را انجـــام میدهنــد وباخدای خودغبن میکننــد ،مــردم دیـــانت شــعار افغـــان نفـــرت. وانزجار شدید خودرا هـــرگز ازآنـــها دریـــغ ورزیـــده نمیتوانند. پس برای این که هم ازتفرقه ونفـــاق وضدیـــت جامعـــهء افغـــانی جلوگیری شود، وهم امیـــدواری صلـــح بـــه یقیـــن مبـــدل گردد. بایست افغانهاخودبرای حل معضلـــهء تـــراژیـــدی میـــهن ومـــردم خوداندیشه وابتکارنموده با عـــبرت گیـــری ازرویدادهـــای بیســت سالهٔ کشورخودوبا دیدوسیع برتمام زوایـــای بنیـــادی افغانســـتان ، بدون تبعیض نژادی ، قومـــی ، قبیلـــه یـــی ولســـانی دســـت بـــه کارشوند. وبااتحاد واحد، جبهـــهء مشـــترك ولـــی هـــدف واحـــد، بازعامت واحدبتوانند پروسهء قطـــع مداخـــلات خـــارجی وقطـــع ارسال اســـلحه را بـــه داخـــل افغانســـتان بـــه ثمررســـانند. والا موضوع آرامـــش وامنیـــت افغانســـتان حـــل نـــاپذیرخواهدمـــاند. ونسلهای آینده مان همـــواره دربـــی سرنوشـــتی وفراموشـــی بـــه سربرده، وچه بسا که نزدآنها محکوم خواهیـــم شـــد.

ومن الله التوفیق

Serial No. 5-

The role played by Afghan women in Afghan peace

By

Najia Sayar

Published

By

Afghanistan Study Centre (ASC)

Peshawar 1999-
Copies 2000-

در بارهء نویسنده:

ناجیه سیار از زنان درسـخوانده، سـخنپرداز و نویسـندهء افغانسـتان اسـت.
او پس از دورهء آمـوزش و پـرورش بـه آمـوزگاری روی آورد؛ مـدت زمـانی در مکاتب شهر به این کار دست یـازید و پـس از آن در موسسـات دولـتی مـاموریت داشت.ناجیه با خانوادهء خود از چندین سال به‌اینسـو در پشـاور در حـال غربـت و آواره گی به سر میـبرد.

سروده ها و نبشته های او در مطبوعات کابل و نشـریه هـای بـرون مـرزی افغانها به چاپ رسیده انـد.

شجاع در افکار و اذهان عامه زنده شده سبب آن گردید تا در تمامی نقاط قلمرو افغانستان قیامهای ملی و جهادی و سیعتر و بسیجتر گردد. تهاجم عسکر سرخ روس را کمونستان داخلی کمکهای برادرانه خوانده، برای جهانیان طوری وانمود میکردند که دعوت قطقات محدود شوروی به خواست مردم افغان صورت گرفته و این اتهام ناموزونی بود به غیرت ملت با شهامت افغان. با دیده درآیی خاصی اتکا به چنین کمکها دامنهء ظلم و استبداد را برای مردم مظلوم خود گسترده تر و حلقهء اختناق را تنگتر ساختند. مردم غیور افغان هرگز بر یوغ برده گی دشمن گردن ننهاده و سر تسلیم فرود نیاورده اند جانبازانه در سنگرهای دفاع از ناموس میهن، در راندن بیگانهء متجاوز از خاك شان با ایمان استوار و راسخ و با عزم آهنین، عاصیانه و مردانه رزمیدند و عاشقانه راهی شعلهء خونین شهادت شدند. آن جهادگران راستین و صادق افغان بودند که لرزه بر پیکر اهریمن سرخ افگندند. آنها آن رزمنده گان بی‌باك راه حق که افغانستان را برای افغانستان و مردمش میخواستند. جهاد شان برحق بود و پیروزمند. آنها جبین شهادت را بوسیدند و راهی دیار جاودانه گی شدند و علم مقاومت را در سنگرهای ضدیت با تجاوز اجنبی استوارانه برافراشتند. شدت سرسختانه در جبهات مقاومت طرفداران استعمار و حامیان نظامی شان را سخت بر آشفت و آنها را بر آن داشت تا در پهلوی فشارهای ظالمانه نظامی بر مردم افغان، از راه تمویل و وعدهء کرسیهای بلند و زنده گی با آسایش در کشورهای خارجی هوا خواهان خود را مطیع تر سازند. و قشرجوان غافل و خوشباور، و عدهء از تمدن پرستان خارجی مشرب که محیط کشور اسلامی با معیارهای تعیین شده برای دین و اخلاق بر آنها ثقلت مینمود، هوای خارج در آنها جنون آفرید خصوصاً آزادیها و بی‌بندوباریها که در سازمانها، کاخها و شهرك های نام نهاد شان موجود بود، که آنرا مشت جو نمونهء خروار میپنداشتند برای اینها، هر وظیفه‌ی که سپرده میشد چشم و گوش بسته قبول نموده و به اتمام آن از هیچ گونه جانفشانی دریغ نمیورزید. به خاطر رسیدن به بهشت موعود، به پای حزب

دموکراتیك آنقدر عبادت و ریاضت مینمودند تا جان شان را از دست میدادند. افکار آنها آنقدر تسخیر شده بود که حتی در مقابل اعضای خانواده و دوستان خود قدعلم نموده از سلاح خود برای تهدید استفاده مینمودند. رژیم این گونه اشخاص را که به خاطر مادیات و بی‌بندو باری از رسالت افغانی خود غافل بودند، با تشویقهای فراوان در مقابل هم میهنان شان بی‌نهایت قسی‌القلب ساخت، که مردم بی‌دفاع خود را دسته دسته راهی کشتارگاه ها مینمودند. درهمین دوره بود که انسانها را تیرباران میکردند. برفراز کوه ها از هواپیما به پائین پرتاب مینمودند. زنده زنده در چالها به گور میکردند، در دریاها، چاهها، و رودخانه ها ته آب مینمودند. شهر ها روستاها و قصبات را وحشیانه بمبارد میکردند، با راکت افگنی و موشك پراگنی‌ها آبادیها را ویران میکردندو مردم روستاها را زنده میسوختاندند. سلاحهای پیشرفتهٔ روس در خاك ما به قیمت حیات مردم ما به آزمایش گرفته شد. این اعمال چقدر وحشیانه و غیر انسانی بود.

گرایش عجولانه به سوی اندیشه های بیگانه گراف تخطیها و نقض حقوق بشر را به ویژه حقوق زن را در افغانستان بلند برد که در نوع خود بینظیر است.

عساکر متجاوز روس و همدستان داخلی شان از هیچ گونه چور و چپاول، از سوختاندن کشتزار و باغها، خانه ها، اماکن مقدس، از غارت موزیم و آبدات تاریخی ما و از تجاوز به زنان افغان دریغ نورزیدند. آنها زخمهای ناسوری را در قلب و روان مردم به جا گذاشتند و همانقدر که ناموس نزد ملت مسلمان افغان مقدس و با حرمت است به همان اندازه بر آن بی‌حرمتی تجاوز صورت گرفت. ظلم و جفایی را که در تصور نمیگنجد در حق زنان افغان روا داشتند. روی همین عقده ها بود که نتایج شومی به بار آمد و باعث مصایب بی‌شمار دگر گردید که تا ابد جبران نمی‌پذیرد و مردم بی‌دفاع افغان به ویژه شهریان کابل گناهی را که هرگز مرتکب نشده بودند به بدترین شیوه غرامت میپرداختند. دورهٔ سلطهٔ کمونست پرستان آغاز سیاهترین دورانهای تاریخ بود که با دعوت بیگانه به کشور، تمام آرامش مردم، آزادیهایی را که

در مدت زمان بیشتر از نیم قرن برای مردم به دست آمده بود، از همه مهمتر استقلال مملکت بود، همه مختل شد مردان در کام نابودی رفتند، بیشترین صدمه را زن افغان برداشت، زن افغان با وجود تحمل مصایب از تصور بیرون، زندانی شد، کشته شد، وحشی تر ین اعمال بر او روا داشته شد... در محوطهء بالاحصار کابل در گودالی‌بیش از سه صد دختر جوان و زیبای افغان به حالت فجیح زیرخاك مدفون شده بودند. وقتی برای احداث تعمیر کارگرانی که در آن منطقه مصروف کاربودند این گودال را کشف کردند، از دیدن آن حالت غیر انسانی سه تن از کارگران سکتهء قلبی کردند و پنج نفر دگر دیوانه شدند. بارها دیده شده بود که زنان و دختران را از دهات و روستاها با زور و اجبار به طیارات هلی‌کوپتر داخل نموده به ارتفاع خیلی پائین بر فراز کشتزارها و یا خانه های شان، به پائین پرتاب میکردند، این حالت را چه کسی میتواند درك کند و درد آنرا احساس کند، بلی... و بعضاً بعد از چند روز آنها را دوباره به آن محل آورده از همان ارتفاع، بر کشتزار و یا خانه های شان پرتاب میکردند. این همه جنایات که نقض حقوق بشری زن را ثابت می‌کند، آتش خشم و انتقام را در جسم و روح مردم شعله ور میساخت. بدین طریق استعمار سرخ میخواست روحیهء مردم را تضعیف نموده مرام و هدف غصب افغانستان را به تکامل رساند. غافل از این که سکندر و چنگیز و انگلیس در بلعیدن این خطهء مردآفرین زهر ناکامی چشیدند و سرنوشت اینها نیز چنین است، ولی برای بقای خود گیر و گرفت را روز تا روز شدت بخشیدند، مردم را از بین راه، از خانه، از محل کار، از هرکجا که در فکر شان میرسید گرفتار نموده به زندان میافگندند، زندان پلچرخی با آن بزرگی اش، در مقابل تعداد زندانیها کوچکی کرده در جاهای دگر نیز زندانهای متعدد داشتند. در تمام ولایات افغانستان وضع رقتبار زندانیها یکسان بود. زندانیهای ولایات را به مرکز و از مرکز را به ولایات انتقال میدادند و مردم در سرگردانی عجیبی به سر میبردند، استنطاق در زندانها شکل بسیار سنگین و غیر انسانی داشت که برای مردان و زنها یکسان بود. اطاقهای

زندان بی‌حد ضیق و رقتبار بوده از بهداشت اثری نبود. از حالت اسف انگیز زندانیها و رنج عظیم مردم هیچ مرجعی واقف نشد به خصوص سازمان ملل که به خاطر معضلات افغانستان هیچ کاری ر از پیش نبرد، جنایاتی که در دوران چهارده ساله‌ء کمونست پرستان در افغانستان به وقوع پیوست در نوع خود بی‌مثال است چه همین جنایات بی‌سرحدبود که خشم مردم شهر و ولایات را برانگیخت و مردان تمامی شهر ها و روستاها تفنگ برداشتند. در بین این مردان اکثراً اشخاصی که از سواد و دانش کافی بهره‌ء نداشتند از روی تعصب مخالف آن بودند، زن شانرا که از درد به خود میپیچید و جان میداد، نزد داکتر مرد برند. این چنین اشخاص در مقابل مردم به خصوص مردم کابل عقده برداشتندو بر همه مهر کمونستی زدند و اینها سبب خصومتها و خطاهای جبران ناپذیر شدند.

اشتعابات و عقده های دیرینه در داخل حزب دموکراتیک خلق و پرچم به شکل حاد برملا گردید و سخت به جان هم افتیدند. گرچه در ظاهر میخواستند روابط شان را حسنه و عادی جلوه دهند ولی اعمال شان بازگوی عداوتها، کرسی‌طلبیها و قدرت روایی‌های شان بود، که بعضی از اعضای حزب فرار نموده به ممالك دگر پناهنده شدند و برخی هم به گروه جهادیها پیوستند و به این ترتیب تشتت و پراگنده گی‌در داخل حزب رونما گردید، که این دگرگونیها باعث نگرانیهای رژیم شده و آنها را بر آن داشت تا در مقابل مردم ملایمت و نرمش اختیار کنند که دگر دیر شده بود. و مردم به ستوه آمده خواهان تغییر رژیم و در انتظار مجاهدین راه حق دقیقه شماری میمودند. که ای کاش هرگز چنین آرزو را در دل نمیپروراندند، زیرا آنها آرزوی ملت خود را برآورده نساختند، هم میهنان ستم کشیده و بیمار خود را پرستار نشدند. دریغ که آمدن آنها قیامتی از بیداد و استبداد بود. که درد عظیم و بی‌سرحد را برای مردم عذاب کشیده افغان به بار آورد و دنباله‌ء آن اعمال چپی‌گراها را تبرئه نمودند که فرهنگ مان را به قهقرا میبرد. زیرا چپی‌گراها که کلیه اوقات خود را صرف جنگ و پخش ایدیولوژیهای حزبی

و استقرار قدرت میکردند، دیده شدکه در تمام بخشهای امور مملکت به ویژه فرهنگ و ادب، معارف و اقتصاد کشور انحطاط رونماگردید، که از یک سو هجوم فرهنگ منحط بیگانه و از سوی دگر فرار مغزهای فرهنگی و علمی و سیاسی از افغانستان باعث شد که فرهنگ گسترده‌ء مان نیز مانند سرزمین ما دستخوش یورش اجنبی قرار گیرد.

مارش ها و میتینگ های مسلسل، استادان و دانش آموزان را به خود مصروف ساخته بود به حدی که تدریس و آموزش قوس نزولی خود را پیمود، آنهاییکه شامل سازمانها بودند و به اثر مصروفیت سازمانی، به دروس خویش در صنف حاضر نمیبودند، لزوماً به صنوف بلند تر ارتقا می‌یافتند و آنهایی که به سن خدمت زیر بیرق برابر بودند، گذشتاندن میعاد عسکری به سالهای آموزش شان حساب شده، سند فراغت حاصل مینمودند، که سویه تحصیلی فارغان به طور عموم مایوس کننده بود، ولی خوشبختانه جای شکر باقیست که فرهنگیان قلم به دست و فرهنگ دوستان مان چه در داخل و چه در بیرون مرز، فرهنگ کهن سال و غنامند خود را ارج گذاشته از فرو رفتن در کام نابودی باز داشتند، و همین طور رجال سیاسی کشور برای صلح و امنیت افغانستان تلاشها کردند. اما از میان همین رجال سیاسی و شخصیتهای سرشناس که از هویت و شناخت ملی و اجتماعی برخوردار بودند، هیچ کس به عنوان قاید و زعیم ترقی طلب که افغانستان را برای افغانستان و مردم آن بخواهد قیام نکرد. تا مردم مظلوم خود را از نابسامانیها و بدبختی‌ها نجات میداد و امروز افغانستان تنها و بیمار درگیرودار زمان جفاپیشه باناملایمات تاریخ دست و گریبان است و آفتاب جهانتابش را شب پرستان شبینه ضمیر در جال نیرنگ به اسارت کشیده اند، ولی هنوز که هنوز است ملت قهرمان افغان با ایمان راسخ امید آنرا دارند که خورشید سعادت باردگر در آسمان سرزمین شان طلوع نموده، جوش و خروش گم شده باز آمدنیست.

ناجیه سیار

نقش زنان افغان در تامین صلح

۱۳۷۷

نقش زنان افغان

درتامین صلح

نویسنده
ناجیه سیار

۱۳۷۷ش

شناسنامهء کتاب :

* - نام کتاب : نقش زنان افغان درتامین صلح
* - نویسنده : ناجیه سیار
* - ناشر : مرکزمطالعات افغانستان
* - جای چاپ : پشاور - پاکستان
* - سال چاپ : ۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۹ م
* - کمپوز واهتمام : محمدظاهربابری

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

حمد وسپاس آن خالقی رابادکه عروج اندیشه در ادراک کنه ذاتش عاجز است ودر بیکرانه گی مرحمتش هستی کائنات را استواری ورونق بی مثال . وبه نام خالق قادر رحمان یگانه مینگارم .

این سطوری که در دست آغازاست ، به خاطری مینویسم تابارعظیمی راکه روی شانه هایم لنگرانداخته ،کاهش یابد . من نه ادیبم ونه نویسنده ونه اهل سیاست. مگرلبریز از احساس دردم ، دردی که ملتم را به خون وکشورم را به خاکستر کشیده ، درد غربت وآواره گی وهزاران معضلات آن ، دردی که زادهء جنگ تحمیلی وحشیانه ونافرجام است ، جنگی که لجام گسیخته تمامی داشته ها ، فرهنگ ونجابت

مردم ومیهنم رابلعیده . من هیچ گاه وهرگز نتوانسته ام آن طوری که آرزوی نهادی ام بوده ، باری از رنجهای هم وطنم را بردارم تاالاقل مرهمی باشد بریکی از زخمهای التیام ناپذیری ، که دریغ ودرد این نارسایی به تاروپود وجودم آتش افروخته ، واینك میخواهم باتحریر سطری چند که انعکاسگر غمهای مردمم به ویژه زنان مظلوم ولی توانمند سرزمینم باشد، به شعله های عصیانگروجودم تسکین بخشم .ونیز خواهشی که از جانب اداره‌ء مرکزمطالعات افغانستان جهت نوشتن یادداشتی از من به عمل آمده به جاگزند.

آنچه هسته‌ء اصلی درتحریر این یادداشت است ، تخطی ها ونقض حقوق بشربه ویژه حقوق زن در افغانستان ونقش زن در تأمین صلح درافغانستان میباشد . به طور فشرده از زمانهایی که تازه ملت افغان احساس کردند که افغان مستقل ودارای حقوق خودی درکشور خوداستند ، ونیز از دوره های بعدی آن به اختصار سخن رفته وخصوصاً حالات دودهه‌ء اخیر راکه من خود درجریان قرار داشته ام وناظر حال بوده ام ، زنده گی ناگوار وشرایط ضیق ، دشواریهای ملتم را احساس کرده ام . ودرتمامی اندوه های شان خودرا سهیم دانسته ام . زیرامن نیز جز همین جامعه وهمین مردم ستم کشیده بوده ام ، که زمانی از آب وهوای آن سرزمین زیبا ودوستداشتنی بی نیاز گردیده ام . واینك فرض خود میدانم تاجفاهای راکه بر زادگاهم ، برسرزمینم وبرمردمم رواداشته شده به ویژه درد زنان محروم وبی نهایت مظلوم کشورم راکه ازحساب برون است ودرنوع خود بی همتا ، به صورت یادگار بنویسم. واین تحریر از کاستیها ونارساییها فراوان دارد. امید وارم خواننده گان گرانمایه آنرا به دیده‌ء اغماض نگریسته معذورم دارند .

ناجیه سیار

فهرست